

سکولای اولاد میریج خانیکوف



۲۷۸

سفرنامه خانیکوف

گزارش سفر بخش جنوبی آسیای مرکزی



مترجمان: دکتر آغده سینغالی، ابوالقاسم بیگناه

مقدمه و تعلیقات از دکتر آغده سینغالی

سفرنامه خانیکوف

۲۷۸



NICOLAS DE KHANIKOFF

MÉMOIRE SUR LA PARTIE MÉRIDIIONALE DE L'ASIE CENTRALE

Traduit Par :

Dr. Aghdasse Yaghmai
Abolghassem Bigonah



۷۰۰۰۰۰

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

www.KetabFarsi.com

نیکولای ولادیمیروویچ خانیکوف



سفرنامه خانیکوف

گزارش سفر به بخش جنوبی آسیای مرکزی

مشخصات:

نام کتاب: سفرنامه خانیکوف (گزارش سفر به بخش جنوبی آسیای مرکزی)
مؤلف: نیکولای ولادیمیروویچ خانیکوف
مترجمان: دکتر اقدس یغمائی، ابوالقاسم بیگناه
ویراستار: علی سالیانی
ناشر: مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی،
مشهد، صندوق پستی ۹۱۷۳۵/۱۵۷
تیراژ: ۳۰۰۰ نسخه
تاریخ انتشار: ۱۳۷۵
نوبت چاپ: اول
امور فنی و چاپ: مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی

حق چاپ محفوظ است

توزیع

مشهد: تلفن و فکس ۷۱۵۷۵۴، صندوق پستی ۹۱۷۳۵/۱۵۷
تهران: شرکت به نشر، تلفن ۶۵۰۶۲۰ - ۶۵۲۳۰۱، فکس ۶۵۵۹۸۲

مترجمان

دکتر اقدس یغمائی - ابوالقاسم بیگناه

مقدمه و تعلیقات از دکتر اقدس یغمائی

۲۰۲	- ورود به کرمان - توصیف شهر و آثار باستانی آن
۲۱۵	- حرکت از کرمان به سوی یزد و تهران و توصیف شهر یزد از نظر تاریخی و جغرافیایی
۲۲۱	- شرح مختصات بخش جنوبی آسیای مرکزی و مفهوم این اصطلاح جغرافیایی
۲۳۱	- یادداشتها و افزوده ها
۳۲۸	- فهرست منابع و مأخذ

فهرست مندرجات

صفحه	عنوان
۷	- پیشگفتار
	- نقد مؤلف بر سفرنامه های سیاحان یونانی، رومی، عرب و ... که قبل از او به این
۱۳	نواحی سفر کرده اند
۸۰	- سفر هیأت اکتشافی روسیه به ایران به سرپرستی خانیکوف «ورود به استرآباد»
۸۴	- عزیمت خانیکوف به تهران از طریق دامغان و سمنان به منظور دیدار شاه
۹۱	- بازگشت به شاهرود و حرکت به سوی مشهد از طریق سبزوار و نیشابور
۱۰۸	- ورود به مشهد - توصیف شهر مشهد - حرم مطهر و دیگر آثار باستانی
۱۲۳	- حرکت از مشهد از طریق طرق، فریمان و تربت جام به سوی ایالت هرات
۱۳۲	- ورود به ایالت هرات و بازدید از آثار تاریخی و مناطق سوق الجیشی این ایالت
۱۳۷	- ورود به شهر هرات و توصیف این شهر
۱۴۲	- حرکت از هرات به سوی او به وکروخ و اعزام همراهان سفر به طیس
۱۵۵	- بازگشت خانیکوف و همراهان به هرات و گذراندن زمستان در این شهر
	- بازگشت از هرات به خراسان از طریق سزار و لاش و جوین - توصیف سیستان از
۱۵۸	نظر تاریخی و جغرافیایی
۱۷۸	- عبور از خط سیر لشگریان نادرشاه به هند و ورود به شهر نه - توصیف این شهر
۱۸۳	- حرکت از شهر نه به سوی کویر لوت و توصیف آن
۱۹۸	- ورود به خیص و توصیف این شهر و حومه آن

ایران، بویژه شرق و مرکز آن همّت گماشته و با علاقه تام و کنجکاوی و وسواس علمی ستایش آمیزی آنها را مورد نقد و بررسی قرار داده بود، به طوری که در اکتبر ۱۸۵۷، هنگامی که طرحی مبنی بر ضرورت اقدام به تحقیقات همه جانبه و گسترده‌ای در نواحی شرقی ایران را به انجمن جغرافیایی سن پترزبورگ ارائه داد و نظرات خود را در این مورد تشریح کرد، نه تنها با منطقه بیگانه نبود، که در نتیجه سالها تفحص عمیقاً با آن آشنا شده بود.

به این ترتیب خانیکوف با شناخت کافی از ایران، تکیه بر مطالعات و کاوشهای شخصی، آشنایی کامل با دستاوردهای جهانگردان پیشین و نیز ارزیابی کیفیت کار آنها برنامه‌ای مدون و دقیق تنظیم کرد و در اواخر ژانویه ۱۸۵۸ با کوله باری از داده‌ها و اطلاعات مفید، و مجهّز به ابزار و وسایل علمی متداول آن زمان، همراه هیأتی مرکب از تنی چند از دانشمندان و متخصصان و دو نقشه بردار سفر علمی خود را از راه تفلیس به سوی ایران آغاز کرد، که شرح مفصل آن موضوع این کتاب را تشکیل می‌دهد.

اما در مورد هدف اصلی یا پنهانی سفر این هیأت اکتشافی علمی روسی به ایران، باید اذعان داشت که در آن مقطع از تاریخ، زمانی که حکومت روس و انگلیس هر یک به نوعی می‌کوشیدند در دربار ایران نفوذ بیشتری پیدا کنند و سیاست داخلی و خارجی این کشور را در دست بگیرند، زمانی که دولت انگلیس برای حفظ منافع خود در هندوستان، دسته دسته از افسران مأمور در کمپانی هند شرقی را برای مطالعه اوضاع اجتماعی، وضع طبیعی و سوق الجیشی ایران به این کشور گسیل می‌داشت و از حمله احتمالی حکومت تزاری روسیه به هند از طریق ایران بیمناک بود، نه تنها بعید نیست که دولت روسیه نیز به منظور دستیابی به اهداف خاص سیاسی، زیر پوشش تحقیقات علمی، دانشمندانی چند از جمله خانیکوف را به ایران مأمور کرده باشد، بلکه بسیار مقرون به حقیقت نیز می‌نماید، بویژه آن که پیش از این تاریخ نیز خانیکوف مأموریت‌های سیاسی دیگری برای کشورش انجام داده بوده است.

با این همه امروز بعد از گذشت بیش از یک قرن از آن دوران، با توجه به تحوّل و دگرگونی‌های عظیم و عمیقی که در تاریخ سراسر جهان از جمله این بخش از آسیا

پیشگفتار

ترجمه حاضر بخشی از پژوهشهای نیکولای ولادیمیروویچ خانیکوف، جغرافیادان دانشمند روسی طی سفر او به ایران در سالهای ۵۹-۱۸۵۸ است که زیر عنوان «گزارش سفر به بخش جنوبی آسیای مرکزی» در مجموعه آثار این نویسنده راجع به ایران به چاپ رسیده است.

خانیکوف قبل از اقدام به کاوشهای علمی در شرق و مرکز ایران، به کرات به کشور ماسفر کرده و علاوه بر آن سالی چند نیز به عنوان نماینده سرکنسولگری روس در تبریز اقامت گزیده بود. وی در آن ایام وقت خود را صرف مسافرت به شهرهای مختلف، مطالعه اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران و تعیین موقعیت جغرافیایی مناطق اطراف حوزه مأموریت خویش می‌کرد. در سال ۱۸۵۲ از طریق سقز و بانه تا همدان پیش رفت و به اکتشافات جغرافیایی پرداخت و در مراجعت از راه بیجار به پایتخت رهسپار شد. در نقشه‌ای که با استفاده از روش علمی از وضعیت دریاچه ارومیه تهیه کرد، برخی از کاستیهای نقشه‌هایی را که جهانگردان قبلی از این محلّ ترسیم کرده بودند، برطرف ساخت. ضمناً مناطق شمالی و شمال غرب ایران را سراسر در نوردید و در زمینه مختصات طبیعی این نواحی، همواره با به کارگیری شیوه‌های علمی، به مطالعات گسترده‌ای دست زد و موقعیت صحیح بسیاری از نقاط را روی نقشه ایران تعیین و شماری از اشتباهات کاشفان پیش از خود را تصحیح کرد، ضمن آن که در زمینه نژادشناسی بررسیهای ارزنده‌ای انجام داد. از سوی دیگر طی تمام این سالها به مطالعه خاطرات سفر و گزارشهای جهانگردان و نیز بررسی تحقیقات و کاوشهای آنها در باره

روی داده است و باصد دریغ و افسوس از سستی و اهمال دست اندرکاران سیاست وقت و سوء استفاده بیگانگان، آنچه باقی مانده و خواهد ماند، حاصل مطالعات این به اصطلاح جهانگردان - پژوهشگر یا مأموران سیاسی است و از همه مهمتر آنچه حائز اهمیت است، ارزش علمی این تحقیقات، که دست کم در این مورد، خانیکوف در مقایسه با اغلب جهانگردان قبل و بعد از خود، سر بلند بوده است، زیرا این جغرافیادان برجسته روسی نه در قالب جهانگردی عادی، بلکه به عنوان دانشمندی آگاه و مجهز به کلیه تجهیزات لازم دست به این سفر پژوهشی زد و این پژوهشها را با یاری هیأتی مطلع و ورزیده انجام داد. تنها مطالعه بخشی از تحقیقات وی کافی است تا دریابیم که نویسنده از اطلاعات وسیع تاریخی، معلومات گسترده عمومی برخوردار بوده و چه بسا با زبان فارسی آشنایی کافی داشته است. به جرأت می توان ادعا کرد که خانیکوف از هیچ مبحثی سرسری نگذشته و در بسیاری از زمینه ها، بویژه مباحث جغرافیایی واقعاً حق مطلب را ادا کرده است. وی با دقت نظر و بدون لفاظی و حاشیه پردازی به تشریح مواضع و توضیح اماکن مختلف می پردازد، موقعیت جغرافیایی آنها را تعیین و با توجه به اهمیت محل یا وسعت اطلاعاتی که در دست دارد، گاه در چند سطر و گاه حتی در یکی دو عبارت کوتاه، مارا با آنها آشنا می سازد و حتی الامکان از اطناب خودداری می ورزد.

تحقیقات جغرافیایی او بخصوص چشمگیر است و بسیاری از اشتباهات و کاستیهای کاوشگران قبلی را اصلاح می کند. به عقیده دکتر آلفونس گابریل، جغرافیادان آلمانی که بعد از سفر خانیکوف، چند مرتبه به ایران سفر کرده و در کویرهای داخلی کشورمان به کاوش پرداخته است، در تجسم نقشه بخش مرکزی ایران، مغرب زمین بیش از همه خود را مدیون هیأت اعزامی روسی می داند، زیرا تمامی نقشه هایی که بعد از سال ۱۸۶۰ و حتی پس از آن تاریخ منتشر شد، رشته کوهستان سمت شرق خط شیراز - اصفهان - تهران (تقریباً ۵۲ درجه به سمت شرق) را از شرق به غرب نشان می داد، خانیکوف اولین کسی بود که ثابت کرد در داخله ایران بیش از یک رشته کوهستان مرتبط با یکدیگر وجود ندارد و محور آن بطور کلی از شمال غرب به جنوب شرق متمایل است - ضمناً خانیکوف از کلیه ارتفاعات خط سیر خود در ایران مقاطعی

تهیه کرد و به این نتیجه رسید که این سرزمین در صحرای کمربندی، در ردیف گودال زابلستان و فرو رفتگی مرزی ایران - افغانستان که در شمال آن واقع است، دارای چندین حوضچه بدون در رو می باشد، او تشخیص داد که حوضچه کویر بزرگ یا کویر خراسان مرتفعتر و حوضچه لوت پستتر و صحرای بهاباد چیزی در همان حدود است. خانیکوف به درستی دریافت که پست ترین قسمت حوضچه روی خط «شهاد» نه واقع است. خانیکوف اولین مسافر اروپایی است که در باره شهر کرمان که اروپائیان تا آن زمان در باره آن اطلاعات چندانی نداشتند، گزارش مشروحی ارائه داده است و موقعیت کرمان را بر نقشه ایران (که تا آن زمان، در جهت غرب و جنوب ترسیم شده بود) تعیین و تصحیح کرده است. در تمام طول این سفر اکتشافی، علاوه بر این که خانیکوف شخصاً همواره از هر فرصتی برای تحقیق استفاده می کرد، متخصصان همراه وی نیز پیوسته خارج از دایره عمل هیأت اصلی به کاوش می پرداختند و به این ترتیب مناطق وسیعتری مورد اکتشاف قرار می گرفت و این امتیازی است که هرگز یک مسافر تنها نمی تواند از آن برخوردار شود.

با این همه، بهتر آن است که قضاوت در باره ارزش کتاب و اهمیت آن را بویژه از نظر جغرافیایی، به ذوق سلیم خوانندگان واگذار کنیم، چه بحث در این زمینه رشته سخن را به دراز خواهد کشاند و تعداد صفحات مقدمه را از میزانی که متناسب با حوصله بسیاری از خوانندگان است، در خواهد گذراند. از این رو در این جا تنها به ذکر نکته ای مهم بسنده می کنیم و خاطر نشان می سازیم که با وجود ارزش این اثر به عنوان یکی از علمی ترین آثار جغرافیایی در زمینه نواحی شرقی ایران که موجب شد در جلسه بیستم مارس ۱۸۶۱ جامعه جغرافیادانان پاریس از نویسنده کتاب تجلیل به عمل آید و برای اثر او امتیازی در نظر گرفته شود، (تجلیلی که رشک مؤلف مطلع الشمس ساخت برانگیخت)، با وجود اطلاع دانشمندان ایرانی از این اثر و با وجود اشاره های مکرر به مطالب آن، ظاهراً این کتاب تاکنون به فارسی ترجمه نشده است.

اما فتوکی اوراق این بخش از تحقیقات خانیکوف را دوست فاضل، آقای مهندس دانشدوست* حدود چهار سال پیش در اختیار اینجانب قرار دادند. در آن تاریخ

* این نسخه به خواهش ایشان از روی نسخه اصلی متعلق به انستیتوی تحقیقات ایرانی فتوکی شده است.

ترجمه دیگری در دست داشتم که تمام وقت مرا به خود اختصاص داده بود، تا حدود دو سال پیش که تصمیم بر این کار گرفتم. ضمناً چون آقای بیگناه ابراز علاقه می کردند که کتاب دیگری را همراه اینجانب ترجمه کنند، برگردان متن به فارسی را به اتفاقاً انجام دادیم، اما در جریان ترجمه، به علت وسعت موضوعهای مطرح شده در کتاب و نیز تنوع آن و نیز از نظر رفع ابهام از متن فارسی یا روشتر شدن آن، مطالعه بسیاری از کتابهای دیگر یا مراجعه به آنها ضرورت پیدا کرد، که این بخش از کار را شخصاً عهده دار شدم. حاصل این مطالعات رفته رفته به صورت سلسله یادداشتهایی در آمد که روز به روز بر حجم آن افزوده می شد، فشرده مطالب این یادداشتها با عنوان افزوده ها به متن کتاب افزوده شد تا شاید راهنمایی باشد برای دریافت بهتر مطالب کتاب، و در این مورد روی سخن بیشتر با جوانان دانشجو بوده است، چرا که اهل مطالعه را به طور اعم و استادان دانشمند را به طور اخص، نیازی به این مطالب ساده نیست، همانطور که چه بسا نیازی به ترجمه فارسی متن نیز نباشد.

در برگردان متن به فارسی سعی شده است حتی الامکان بی آن که به مفهوم اصلی آن لطمه ای وارد آید، عبارتها به فارسی روان ترجمه شود و مفاهیم ساده و قابل درک در قالبهای فکری زبان اصلی گرفتار نماند و به صورت جملات پیچیده و نامفهوم موجب سردرگمی خوانندگان نشود. در مورد اسامی جغرافیایی و نیز نام افراد که ضبط آنها با املائی فرانسوی که در بسیاری از موارد نیز با تلفظ صحیح آن چندان نزدیک نیست و باعث اشتباه می شود، سعی بر این بوده است که از طریق مطالعه و مراجعه به کتب مختلف حتی الامکان املائی صحیح و تلفظ دقیق آنها ردیابی و شناسایی شود. با این همه در برخی موارد به علت عدم دسترسی به مراجع مطمئن یا ابهام و پیچیدگی بیش از حد، ناگزیر همان تلفظ فرانسوی اسامی حفظ شد تا از یک سو در حال یکتااخت و یکسان عمل شده باشد و از سوی دیگر صاحب نظران آگاه بتوانند تلفظ صحیح اسامی مهجور و کشف نشده را باز یابند و اشتباهات احتمالی مترجمان در این موارد را به آنها گوشزد کنند و موجبات سپاس و امتنان آنها را فراهم آورند، و در نهایت با علم به دشواری کار، به این گونه کاستیها به دیده اغماض بنگرند. ضمناً ترجمه معانی اصطلاحات فارسی به زبان فرانسوی که بارها در متن آمده است و در ترجمه زائد به نظر

می رسد، برای رعایت امانت و نیز تأکید بر دقت نظر و کنجکاوای نویسنده بوده است. شرح و توضیحات مربوط به اسامی افراد و تا حدودی اسامی جغرافیایی از دائرةالمعارفهای لاروس، چمبرز و نیز دائرةالمعارف فارسی مصاحب، لغت نامه دهخدا و فرهنگ فارسی دکتر محمد معین استخراج شده است و پاره ای از اسامی جغرافیایی از روی نقشه ها ردیابی گردیده است. در سایر موارد فهرست منابع و مآخذ مورد استفاده در پایان کتاب خواهد آمد. در این جا ذکر نکته ای را ضروری می دانم و آن این که فتوکپی مورد استفاده مترجمان فاقد نقشه کرمان و یزد بود، اما این نقشه ها از روی نسخه اصلی موجود در کتابخانه ملی پاریس، سفارش داده شده و امید است که در آخرین لحظه ها دریافت و ضمیمه ترجمه حاضر شود.

اکنون جا دارد مراتب سپاس و حق شناسی خود را از کلیه سروران و دوستانی که در این کار به نوعی ما را یاری داده اند، ابراز دارم:
دوست ارجمند، آقای مهندس یعقوب دانشدوست که فتوکپی متن کتاب را در اختیارمان قرار دادند.

استاد فرزانه و دوست محترم آقای دکتر سیروس سهامی که با محبت بسیار رنج بازخوانی متن ترجمه را از ابتدا تا انتها بر خود هموار داشتند و نظرات ارزنده ایشان در موارد بسیار بویژه مسائل جغرافیایی راهنما و مددکار ما بوده است.
سرورانی که راهنماییهای ارزشمند ایشان در زمینه ادب پارسی و تاریخ ایران در تهیه حواشی، بسیاری از مشکلات را بر ایمان آسان کرده است.
بانوان صدیقه شهریاری، زری رفوگران، لاهوتی، شهناز رادان، راضیه غراب و آقایان شاکری و جواد یغمایی که در فراهم آوردن کتابها و یا امانت دادن آنها، صمیمانه یاریمان داده، ما را شرمنده محبت خویش ساخته اند.
چاپ کتاب به همت و مساعدت مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی انجام شده است که موجب سپاسگزاری است.

است. طبعاً در این هنگام توجهی که موقتاً به این منطقه جلب شده بود، دلیل وجودی خود را از دست می‌داد و قرن‌ها از پی هم سپری می‌شد، بی آن که دنیای متمدن کمترین نیازی به آگاهی از سیر رویدادهای این سرزمینهای دور افتاده احساس کند.

افزون بر آن چه گذشت، موقعیت جغرافیایی این مناطق نیز سبب شده است تا توجه و حتی همدردی دنیای متمدن از آن سلب شود. طی قرن‌ها مراکز تمدن جهان تا نقطه‌ای به نقطه دیگر تغییر مکان داده است: از هند به بین‌النهرین، سپس به مصر، یونان، روم و به قسمت غربی اروپا. با این همه حتی در دوره‌ای که این مراکز تمدن بیش از سایر ادوار به بخش جنوبی آسیای مرکزی نزدیک شده، بُعد مسافت به قدری زیاد بوده که تأثیر مثبت تمدن بر این نواحی چندان محسوس نیست. به همین جهت نویسندگان یونانی و رومی عهد باستان تنها به مناسبت جنگهای اسکندر کبیر از این مناطق سخن رانده‌اند. پیشینیان آنها، یعنی نویسندگان هخامنشی، تنها به تصادف از این مناطق یاد کرده‌اند و آن نیز بدان سبب بوده است که با افزودن چند نام کم و بیش آشنا از ایالات این بخش از قاره آسیا در فهرست کشورهای مغلوب بتوانند عناوین پادشاه خود را درخشانتر و شرح فتوحات او را پرآب و رنگتر جلوه دهند.

آثار مکتوبی که در دسترس قرار دارد از منازعه طولانی اعراب و ایرانیان، که منشأ آن به گذشته‌های دور می‌رسد، اطلاعات زیادی در اختیار ما قرار نمی‌دهد. به هر صورت این منازعه در نهایت به پیروزی اعراب انجامید و راه را برای نفوذ اسلام هموار کرد که از ۱۲۰۰ سال پیش تاکنون همچنان باقی است. به همین جهت آگاهی واقعی از جغرافیای قدیم این سرزمینها تنها از این تاریخ برای ما آغاز می‌شود، زیرا در آثار مکتوب یونانی و رومی شرح جغرافیای این سرزمین همواره با ابهام همراه است؛ مورخان عهد کهن همچون نویسندگان عصر جدید، در همه موارد دور اندیشی لازم را نداشتند تا تنها رویدادهایی را که از نظر علمی تأیید شده است؛ بپذیرند و به همین جهت اغلب وقایع را به طور تقریبی شرح و بسط داده‌اند؛ یعنی این وقایع به همان اندازه که برای ما مبهم است برای آنها نیز گنگ و نامفهوم بوده است.

قبل از پایان قرن اول هجری، سلطه اعراب بر خراسان، جنوب ایران، سیستان

نقد مؤلف بر سفرنامه‌های سیاحان یونانی - رومی - عرب - اروپایی که قبل از او به این نواحی سفر کرده‌اند

بخش جنوبی آسیای مرکزی یعنی ایالت‌های خراسان، یزد، کرمان، سیستان و بخشی از افغانستان از دیرباز صحنه رویدادهای مهم تاریخی بوده است، در نتیجه جغرافیادانان و مورخان عهد باستان، قرون وسطی و عصر جدید نمی‌توانسته‌اند از این منطقه پهناور قاره آسیا بکلی بی‌اطلاع بوده باشند. با این همه در مقایسه با سایر مناطق آسیا که از نظر سابقه تاریخی در جهان در ردیف پایتتری قرار دارد، در باره این منطقه به مراتب کمتر مطالعه شده است. این ناهماهنگی را می‌توان تا اندازه‌ای ناشی از دوری این مناطق از مراکز تمدن، کهن یا جدید دانست.

در گذشته جنوب آسیای مرکزی دوره‌ای را سراغ نداریم که پیشرفت و ترقی آن تداوم داشته و با ثبات همراه باشد، این منطقه هرگز صحنه سلسله رویدادهای منسجم و به هم پیوسته‌ای نبوده است که بتواند توجه دنیا را به خود جلب کند. گذشته این منطقه دورانی پر آشوب بوده و در فاصله‌های طولانی تکانهایی شدید و عظیم روال عادی زندگی مردم آن را برهم زده است: موج خون در دشتهای خشک آن جاری می‌شده، شهرها از میان می‌رفته و بر وسعت بیابانهای آن، که در روزگار صلح و آرامش، بر اثر تلاش و کوشش مردم آباد شده بود، اضافه می‌شده است؛ اما آن گاه که طوفان فرو می‌نشست، زندگی مسیر عادی خود را باز می‌یافت و نیروی فعال جامعه صرف مبارزه با گسترش کویر و نتایج ناشی از هرج و مرجی می‌شد که با تاریخ این سامان عجین شده

سغدیان و مناطق میان آمودریا و سیر دریا و قسمتی از افغانستان کاملاً تثبیت شده بود. فاصله زیاد این سرزمینها از مرکز خلافت بغداد ایجاب می کرد که حکام عرب، رؤسای هیأت‌های اعزامی، کارگزاران مالیاتی و بازرسانی که گهگاه، برای روشن کردن مسائل اداری و حکومتی، از دارالخلافه بدان سو گسیل می شدند، در گزارشهای خود در باره این سرزمینها، در مقایسه با گزارشهای حکومت‌های محلی، با وضوح بیشتری سخن گویند. شرح مفصل تمامی خط سیرهایی که تقریباً در تمام آثار جغرافیایی عرب به چشم می خورد، ریشه در این گزارشها دارد. توجه مقامات رسمی خلافت به این سرزمینها و نیز مسافرت‌هایی که تنی چند از خلفا شخصاً برای بازدید از این مناطق دورافتاده تحت تسلط خود انجام داده اند و بالاخره نیازهای تجاری شوق سفر را در مردم عادی نیز برانگیخت؛ بدین جهت ادبیات عرب، بدون شک، قدیمی ترین ادبیاتی است که گزارش‌هایی کم و بیش صحیح و مشروح در زمینه این گونه تجسسها را برای ما حفظ کرده است. مابه یاری مطالعات آقایان اربلو^(۱)، سیلوستر دو^(۲) ساسی، دوکینی^(۳)، رنو، ژبر^(۴)، دو فرمیری^(۵) و دیگر پژوهشگران، که تقریباً همگی فرانسوی بوده اند، با ترجمه و یا تلخیص مهمترین آثار جغرافیایی اعراب آشنا شده ایم، تا آنجا که از نظر کلی می توانیم در باره آنها به داوری بنشینیم.

هر چند در مقایسه با نویسندگان عهد باستان، نویسندگان عرب، از مناطق مورد بازدید خود به تفضیل بیشتری سخن گفته اند، با این همه اطلاعاتی که در اختیار ما قرار داده اند از وضوح کافی برخوردار نیست. نویسندگان عرب طبیعتاً به تعمیم قضایا گرایش کمتری دارند و همین امر موجب شده است تا فیزیکدانان و طبیبان آنها از افتادن به دام گمراهی‌هایی که گریبانگیر علمای یونانی بوده است رهایی یابند، علمایی که با دردست داشتن کمترین مصالح قابل اطمینان شتابزده قوانینی کلی ارائه داده اند. اما همین ویژگی نیز توصیف‌های جغرافیایی نویسندگان عرب را از نظرات کلی و موجزی که در آثار جغرافیادانان عهد کهن می بینیم عاری می سازد. هر چند بطور کلی، در مقایسه با آثار پیشینیان، آثار جغرافیادانان عرب از نظر شرح جزئیات صحیحتر است، با این همه حتی در آثار نام آورترین آنها همچون مسعودی^(۶)، استخری^(۷)، ادریسی^(۸) نمی توان به شرح و

توصیفی برخوردار که از نظر ایجاز و فصاحت با آثار نویسندگانی همچون استرابون^(۹)، سزار^(۱۰) و تاسیت^(۱۱) قابل قیاس باشد. اما نقص عمده جغرافیادانان عرب - که در مورد جغرافیادانان یونانی و رومی نیز صدق می کند - نبود مطلق و سایل ارزیابی دقیق فاصله ها و موقعیتهای نسبی محل‌هایی است که برای تعیین عرض جغرافیای آنها به اندازه کافی در آن جا اقامت نگزیده اند تا بتوانند طول سایه را به هنگام ظهر اندازه بگیرند و یا به معنی واقعی کلمه به بررسیهای نجومی بپردازند.

این نقص در تعیین مختصات جغرافیایی در مورد شرح مناطقی که از مراکز تمدن آنها دورتر بوده، ملموستر است. بدین معنی که در مناطق نزدیک، بواسطه مسافرت‌های مکرر آنها به ایالات مختلف، این نقص کاهش یافته است. به همین جهت داده های جغرافیادانان عرب در مورد مناطق واقع میان اسکندریه و مکه و بغداد را بهتر از مناطقی که خارج از محدوده این مثلث قرار دارد، می توان روی نقشه منتقل کرد.

در قرون وسطی جغرافیادانان اروپائی برای تصحیح رساله ها و گزارش‌های جغرافیادانان عرب عهد کهن و قرون وسطی تلاش چندانی به عمل نیارزیدند. تعدادی انگشت شمار از مسافران اروپایی مانند مارکوپولو، کشیشی از فرقه بندیکتن به نام گوئر^(۱۲)، شیلپرگر^(۱۳)، کلاویخو^(۱۴) و غیره... در فاصله های طولانی با عزیمت به این مناطق میهمان ناپذیر جان خود را به مخاطره انداختند. اما شرح محرومیت‌هایی که تحمل کرده و خطر‌هایی که با آن رو به رو شده بودند، جهانگردان را به پیروی از آنها تشویق نمی کرد. این سیاحان ضمن شرح ماجراهای شخصی بر سبیل اتفاق، جسته و گریخته مطالبی نیز در زمینه جغرافیایی محل ذکر می کردند، که برخی واقعی و برخی دیگر افسانه آمیز بود، به طوری که مدت‌های مدید ایران به طور اعم و بخش شرقی آن به طور اخص برای اروپائیان ناشناخته باقی مانده بود و آشنایی واقعی دانشمندان مغرب زمین با این منطقه از زمان مسافرت‌های آلتاریوس^(۱۵)، تاورنیه^(۱۶) و شاردن^(۱۷) آغاز شد.

آوازه بلند امپراتوری ایران در دوران حکومت پادشاهان صفوی، تمایل آنان به ایجاد رابطه دوستی و تجاری با ملل اروپایی، استقرار دفاتر کمپانی‌های هلندی و نیز هیأت‌های مذهبی کاتولیک در ایران، اولین تلاش‌های انگلیسیها برای تحکیم پایه های

نفوذ خود در این کشور و بطور کلی دوران درخشان سلطنت نادرشاه و وسعت فتوحات او به خوبی روشن می‌کند به چه دلیل توجه دول اروپایی در پایان قرن هفدهم و اوایل قرن هجدهم میلادی نسبت به مناطقی که طی قرون پیشین به سادگی از آن چشم می‌پوشیدند، جلب شد و نشان می‌دهد به چه علت در این دوره دول اروپایی مشوق افرادی شدند که قصد بررسی و کاوش در این نواحی را داشتند. در کتاب: (18) persia, seuregni, persicistatus از مجموعه الزویرین (19) از کاوشهای علمی انجام شده در ایران در قرن هفدهم خلاصه‌ای موجز به چاپ رسیده که با دقت بسیار تهیه شده است. ما می‌توانیم با مطالعه آن، بدون مراجعه به منابع اصلی، به آسانی دریابیم که سیاحان این دوره مانند ریچارد استیل (20)، جان کراوتر (21) (1615)، هانری پازر (22) (1621) و برادر مانریک (1653) و نیز مأموران هوشمندی مانند تکسرا (23) و دیگران اطلاعات نسبتاً جالبی از تاریخ، آداب و رسوم، اوضاع اجتماعی مناطق مورد بازدید خود در دسترس ما قرار داده‌اند، اما نوشته‌های آنها در زمینه بخش جنوبی آسیای مرکزی اطلاعات زیادی در اختیار ما قرار نمی‌دهد. همین مطلب در مورد شرح مسافرت‌های تاورنیه و شاردن نیز، که از بسیاری جهات بس آموزنده است، صدق می‌کند؛ بنابراین ما از پرداختن به شرح جزئیات سفر آنها خودداری می‌کنیم.

در قرن هجدهم تشکیل حکومت مقتدر افغان پس از قتل نادرشاه و مخاطراتی که از بلند پروازیهای خانواده درآنی برای متصرفات انگلیس تصور می‌رفت (این خانواده در شمال امپراتوری بزرگ مغول کاملاً مستقر شده بود) نخستین انگیزه‌هایی بود که باعث شد یکی از اروپاییان با خطرهای موجود آن زمان - در روزگار ما نیز این خطر برای یک مسافر عادی وجود دارد - پنجه درافکنده و راه مستقیم میان دره هند و اروپا را طی کند. فارستر (24) کارمند کمپانی هند شرقی اولین فردی بود که در سال 1783 تصمیم گرفت از این راه نامطمئن و صعب العبور به اروپا برگردد. فارستر از مناطق مختلف آسیای مرکزی، به معنی اخص کلمه، تنها مغرب افغانستان بخشی از سیستان، ایالت هرات، خراسان میانه و سواحل جنوبی دریای خزر را دیده است او پس از دیدار از کشمیر، با عبور از افغانستان در هشتم اکتبر سال 1783 به قندهار و سپس از راه

گرشک (25) - بکوا (26) - اکل^۱ در دوم نوامبر به هرات رسید؛ پس از سه هفته اقامت در این شهر، که در باره آن شرح زیادی ارائه نداده است؛ به سوی ترشیز حرکت کرد. او این کلمه را به تقلید از تلفظ قاطر چیها، ترشیش نوشته است؛ آن گاه ضمن دیدار از غوریان (27)، خواف (28) یا روحی و اشقرا^۲ در سیزدهم دسامبر به ترشیز رسید؛ چون کاروانها، به علت سرمای شدیدی که در آن سال بر خراسان حکمفرما بود، در راه افتادن تعلل می‌ورزیدند، او تا 28 دسامبر در ترشیز ماند. بدین ترتیب توانست قبل از پنجم ژانویه سال 1784 به شاهرود برسد؛ از آن جا ضمن یک سفر هفت یا هشت روزه از جاده معمولی بال فروش (29) به بندری در کنار دریای خزر به نام مشهدسر^۳ رسید. نه تنها فارستر با مطالعات قبلی خود را برای این سفر آماده نکرده بود بلکه بسان فردی تصمیم به این سفر گرفته بود که بدون قبول زحمت تهیه سلاح و تجهیزات مناسب، تنها به عنوان تماشاگر در شکاری خطرناک شرکت می‌جوید. او فقط کمی لباس با خود داشت، اما در مورد ابزار و تجهیزات دقیق اندازه‌گیری، چون به همراه داشتن آنها را زاید و یا خطرناک می‌پنداست، به هنگام ترك هند حتی ساعتی نیز برای اندازه‌گیری زمان حرکت کاروانها با خود نداشت. بنابراین فاصله ایستگاههای کنار جاده را تنها از روی شاخص افراد محلی یعنی فرسنگ ایرانی می‌سنجید. ضرورت اختفای نقدینگی و حتی اجبار به تغییر لباس او را بر آن می‌داشت تا در طول سفر، در همه موارد، از همراهان خود تقلید کند، یعنی از یادداشت برداری در محل خودداری ورزد، شبها طی طریق کند و در تقاطعی که چند روز اقامت در آن از نظر کشف مناظر و صحنه رویدادهای قابل توجه تاریخی یا بازدید از بناهای شگفت‌انگیز تاریخی لازم می‌نمود، توقف نکند. بطور کلی بی‌علاقگی نسبت به علوم طبیعی و نبود حال و هوای علمی در او موجب می‌شد تا در جریان دیدار از نواحی مختلف به شکل زمین و مختصات آن هیچ گونه توجهی نداشته باشد بلکه تنها حوادث و ماجراهای مشخصی را به ذهن بسپارد که در خلال آن نیز به آداب و رسوم این منطقه کمتر اعتنایی شده است، به طوری که انسان پس از خواندن اثر او، می‌تواند

1- Okel

2- Achkara

خصوصیات فلان تاجر یا ملای ایرانی را، که دست روزگار در سفر رفیق راه او کرده است بهتر در ذهن مجسم سازد تا ویژگیهای جغرافیایی مناطق مورد بازدید وی را. با این همه شرح مسافرت او همه جا با استقبال زیادی رو به رو بوده و کتاب او تقریباً به همه زبانهای اروپایی ترجمه شده است. سرگرد رنل^۱ عضو انجمن سلطنتی و سرپرست بررسیهای توپوگرافی^(۳۰) در هند برای تحقیقات جغرافیایی خود از تجسسات فارستر استفاده کرده است. او در سال ۱۷۹۲ کتاب جالبی در ۴۲۸ صفحه در قطع رقیعی با عنوان نسبتاً دور و دراز «مقاله ای در باب نقشه ای از هندوستان یا امپراتوری مغول همراه با مقدمه ای مشروح و مصور در باره وضع جغرافیایی و تقسیمات کنونی و نقشه ای از مناطق واقع میان سرچشمه رودخانه های هند و دریای خزر^(۳۱)» منتشر کرد. بخشی از این کتاب تحت عنوان «شرح نقشه مناطق واقع میان سرچشمه رودخانه های هند و دریای خزر»^(۳۲) به آسیای مرکزی اختصاص یافته است. او در این بخش به خدمات فارستر در زمینه جغرافیا ارجح می نهد و در صفحه ۱۸۷ آن چنین می گوید: «گزارشی که فارستر از مسافرت خود از قندهار تا دریای خزر به دست داده است نه تنها وضع جغرافیایی این مناطق را روشن می کند، بلکه اطلاعات زیادی در باره دیگر عوامل جغرافیایی، که تا این زمان در پرده ابهام باقی مانده بود، در دسترس ما قرار می دهد». آن گاه در صفحه ۱۸۹ تمجید از فارستر را که تاکنون با الفاظ بسیار کلی بیان داشته بود، کمی روشنتر مطرح می کند: «این مرد محترم در مورد جهت سلسله کوههایی که عموماً تصور می رود با اسامی مختلف از آسیای مرکزی به سوی آسیای شرقی کشیده شده است، برداشت تازه ای ارائه می دهد و یا به عبارت بهتر توجه ما را به نظرانی که جغرافیادانان عهد باستان برایمان به میراث نهاده اند، معطوف می دارد. تردیدی نیست که جغرافیا دانان یونانی رومی در باره جغرافیای خاص ایران اطلاعاتی به مراتب بیش از اروپاییان امروزی داشته اند، هر چند امروزه ما این توانایی را داریم که نواحی شناخته شده از این کشور را با دقتی علمی جهت یابی کنیم. این سلسله جبالی که جغرافیادانان عهد باستان آن را

توروس^۱ می نامیدند، پس از عبور از آسیای صغیر به ارمنستان می رسد و در جهت شرق امتداد می یابد، از آن جا به طرف جنوب شرقی ادامه پیدا می کند و سواحل جنوبی دریای خزر را دور می زند؛ بطلمیوس ادامه این سلسله جبال را با نامهای کروئوس^۲ ساریفی^۳، یا پاروپامیسوس^۴ مشخص می کند که مرز میان هیرکانی^(۳۳)، تاپوری^(۳۴)، پارتی^(۳۵) و سپس مرز میان مارگیان^(۳۶)، آری^(۳۷)، باکتریان^(۳۸) و ایالت پاروپامیزیان^(۳۹) را تشکیل می دهد، آنچه گفته شد در اصطلاح جغرافیایی امروز بدین معنی است که این سلسله جبال، مازندران را از طبرستان، از قومس^(۴۰) و از منطقه دهستان^(۴۱) و از کرکان^(۴۲) و خراسم^۵ و خراسان جدا می کند، ضمن آن که مرز میان بلخ، غور^(۴۳)، سیستان یا سیستان را تشکیل می دهد. و بالاخره بطلمیوس این سلسله جبال را به کوههایی متصل می داند که به نام قفقاز هندی، مرز میان هندو باکتریان را تشکیل می دهد و سپس به نام ایمائوس^۶ یا امودوس^۷ هند را از سیتی^(۴۴) جدا می کند. جغرافیادانان امروز در باره جهت این سلسله جبال در آن سوی دریای خزر اطلاعی ندارند و حتی نمی دانند آیا این سلسله جبال واقعاً به ارتفاعات قفقاز هندی می پیوندد یا خیر؛ البته چنین احتمالی می رود، هر چند ممکن است به شکلی که آقای دانویل^(۴۵) تصور کرده است، نبوده باشد؛ وی این سلسله جبال را در ماوراء دریای خزر به سوی شرق و آن گاه جنوب و پس از آن شرق متمایل می داند و تصور می کند که این کوه از جنوب هرات می گذرد. پس در این صورت می بایست آقای فارستر هنگام عبور از قندهار از آن گذشته باشد، در صورتی که او تا رسیدن به صدمایلی دریای خزر با هیچ سلسله جبالی برخورد نکرده است. با این تفصیل ادامه رشته کوههای قفقاز هندی (اگر چنین سلسله جبالی وجود داشته باشد) در طرف راست او قرار می گیرد، و او آن را در شمال رها کرده است. و من واقعاً بر این باورم که چنین رشته کوههایی، تقریباً همان طور که بطلمیوس شرح داده است، وجود دارد، زیرا رودخانه هایی که فارستر از آنها عبور کرده همگی به سوی جنوب جاری

1-Taurus	2- Coronus
3- Sariphi	4- Paropamisus
5- Korasm	6-Imaus
7- Emodus	

بوده اند و همین امر نشان می دهد که ارتفاعات در شمال قرار داشته اند، هر چند از چشم او دور مانده باشد. در نتیجه اگر ارتباطی میان کوههای دریای خزر و کوه های قفقاز هند وجود داشته باشد، باید آن را در شمال خراسان جست. »

من این بخش طولانی از نوشته رنل را از آن جهت در این جا نقل کردم که بروشنی نشان می دهد چگونه یک سلسله اشتباهات متناقض در نهایت به نتیجه درستی منتهی می شود. رنل حق دارد فکر کند که سلسله جبال مهم عرضی آسیای مرکزی از جنوب هرات نمی گذرد. اما این نتیجه گیری بر اساس دو اشتباه فارستر انجام گرفته است: یکی این که این مسافر فراموش کرده است در سفرنامه خود از کوههایی نام ببرد که در فاصله میان قندهار و هرات از آن عبور کرده است، زیرا چنین رشته کوهی وجود دارد و دوم این که فارستر جهت جریان تمام رودخانه های مسیر خود را به سوی جنوب می داند، در صورتی که چنین تصویری نادرست است زیرا به عنوان مثال هریرود به سوی شمال غربی جریان دارد. اشتباه اخیر مدتها روی نقشه های آسیا دیده می شد. مک دونالد کینیر^(۴۶) مانند دیگران، این اشتباه را تکرار کرده است. زیرا آقای کریستی نیز در این مورد صحیح تر از آقای فارستر عمل نکرده است. و این اشتباه روی نقشه های ما همچنان باقی ماند تا زمانی که آرواسمیت^(۴۷) آن را در نقشه ای که برای خط سیر آقای برنز^(۴۸) تهیه کرده بود، اصلاح کرد. آقای رنل بعد از اتمام این بخش از یادداشت های خود به بحث در باره طول و عرض جغرافیایی سمرقند، کاشغر و غیره ... پرداخته است. در این مبحث که بررسی با دقت و وسواس انجام شده، اما پایه درستی ندارد، رنل ضمن اشتباههای دیگر تصور می کند می تواند رقم درشت چهارده مایل جغرافیایی، معادل پانزده درجه فاصله از خط استوا را به عنوان حد متوسط مسافتی ارائه دهد که کاروانها در روز می پیمایند. او رساله خود را با اظهار نظرهای صحیح و منطقی در زمینه چند نام مترادف قدیم و جدید متعلق به چند ناحیه از آسیای مرکزی به پایان می برد. بدین ترتیب به عقیده اوبخارا همان سفیدیان است نه باکتریان، و احتمال می دهد که ایالت اخیر نیز همان بلخ و گور باشد. سرانجام نظریه بسیار موزن اما نسبتاً درستی را در باره تاریخ قلمرو پارتها به دست می دهد و در صفحه ۲۰۱ کتاب خود نتیجه می گیرد که این امپراتوری در مجموع چیزی

جز امپراتوری ایرانیها نبوده که به نام دیگری ذکر شده است. این جغرافیادان انگلیسی مسیر طی شده وسیله اسکندر کبیر، تیمورلنگ، کلاویخو و فارستر را در نقشه ضمیمه رساله خود مشخص کرده است، اما ملاحظه می شود که وسایل و ابزار مورد استفاده او در نقشه برداری به حد کافی دقیق نبوده است، زیرا او مشهد را با نیشابور روی یک نصف النهار قرار داده، در حالی که مشهد در فاصله یک درجه و ۲۵ دقیقه در شمال نیشابور قرار گرفته است.

در قرن گذشته هیچ کس راه فارستر را ادامه نداد، رویدادهای مهمی که شاخص پایان قرن هجدهم بود، توجه حکومت های اروپایی را از سیاست مشرق زمین به سوی دیگری معطوف کرد، اما آنها از آغاز قرن نوزدهم باشور و حرارت تازه ای به این موضوع پرداختند. موفقیت انگلیسیها در هند در پایان قرن گذشته و سالهای اوّل قرن نوزده و بازتاب شهرت آنها در آسیا به دنبال پیروزیهایشان، تفوق آنها را در ترکیه و ایران به حدی تثبیت کرده بود که جز آوازه نام ناپلئون که فتوحات چشمگیر و افسانه وارش افکار ملل شرقی را تحت تأثیر قرار داده بود، چیز دیگری نمی توانست با آن برابری کند. بدین ترتیب دیپلماسی فرانسه، به رغم پول و استعداد سیاستمداران انگلیسی موفق شد سردمداران حکومت در استامبول و تهران را زیر نفوذ خود قرار دهد. میسیون نظامی ژنرال گاردان موفقیت های سیاسی چشمگیری کسب کرد. اما خدمات برخی از اعضای این گروه به علم از حد این گونه موفقیتها بسیار فراتر رفته و از آن پیشی گرفته است، این خدمات همواره گواه صادقی خواهد بود بر سهم قابل ملاحظه ای که کاشفان فرانسوی در گسترش آگاهیهای ما در باره جغرافیای آسیا داشته اند.

چهارتن از همراهان ژنرال گاردان^(۴۹) به نام دوپره^(۵۰)، ژوبر^(۵۱)، ترزل^(۵۱) و تروئی لیه^(۵۲) نتایج پژوهشهای خود را در ایران کم و بیش به تفصیل بیان کرده اند، اما ما در این جا فقط در باره پژوهشهای نفر اوّل و چهارم بحث می کنیم، زیرا دو نفر دیگر مناطقی از ایران را مورد بررسی و مطالعه قرار داده اند که در این رساله از آن ذکری به میان نمی آید.

در سال ۱۸۱۹ دوپره وسیله انتشارات^(۵۲) دانتو، کل بررسیها و مطالعات جالب خود را تحت عنوان « مسافرت به ایران طی سالهای ۱۸۰۷، ۱۸۰۸ و ۱۸۰۹»^(۵۳) و غیره در دو جلد به قطع ۸ ورقی منتشر کرد. او روز هشتم سپتامبر ۱۸۰۷ از اسلامبول حرکت و ظرف چهل و سه روز تمامی مسیر میان آسیای صغیر تا بغداد را طی کرد. از آن جا از طریق کرمانشاه و همدان راهی اصفهان شد و روز شانزدهم دسامبر به آن شهر رسید و بدون توقف طولانی در این شهر، که پیش از آن قصد داشت یک بار دیگر از آن دیدن کند، روز هشتم ژانویه ۱۸۰۸ از راه ایزد^(۵۴) -خواس، مشهد^(۵۵) ما در سلیمان و ویرانه های پرسپولیس به شیراز رفت. از این شهر راهی بندرعباسی^(۵۶) شد و پس از بیست روز مسافرت از راه داراب و ترون^(۵۷) روز پنجم فوریه به بندر مذکور رسید. از آن جا در فاصله هشت تا دوازده فوریه سفری به جزایر خلیج فارس^(۵۸) اورمسوز و کیشمیش^(۵۹) انجام داد و روز دوم مارس از راه لار و جرون^(۶۰) به شیراز برگشت. چون دوپره تصمیم داشت با سفری به بندر ابوشیر^(۶۱) بررسیهای خود در باره سواحل ایران در حاشیه خلیج را تکمیل کند، روز ششم مارس شیراز را ترک کرد و روز سیزدهم همان ماه از راه کازرون به بوشهر رسید. سپس طی دوازده روز مسافرت و عبور از فیروزآباد برای بار سوم به شیراز آمد. آخرین توقف او در شیراز تنها پنج روز طول کشید و او این شهر را روز ششم آوریل به قصد یزد ترک کرد. بخش اخیر خط سیرا و بیشتر از آن جهت جالب است که تا روزگار ما او تنها مسافری است که به شرح جاده مستقیم میان این دو شهر پرداخته است. من به خود اجازه می دهم نتایجی را که از مطالعات دوپره به دست آورده ام در این جا یادآور شوم. اولین نتیجه مهم آن است که او در یازدهم آوریل، تقریباً در ۳۶ فرسنگی شیراز در شمال شرقی آن شهر سلسله جبالی را مشاهده کرد که - همان طور که بعداً متذکر خواهیم شد - نصف النهار را با زاویه ای ۳۶ درجه قطع می کند و ضمن عبور از سراسر ایران یعنی از اقیانوس هند، تا مدار دماوند برای مناطقی که به آسیای مرکزی به معنی دقیق کلمه تعلق دارند، مرزی طبیعی به وجود می آورد. چون آقای دوپره با این سلسله جبال تنها در منطقه محدودی رو به رو بوده نتوانسته است مشخصات آن را روی نقشه جغرافیای طبیعی آسیا تعیین کند. اما موضوع جالب توجه آن است که او تحت

تأثیر اختلاف در شکل ظاهری دشتهای واقع در دو طرف جبال قرار گرفته است و پس از ذکر این مطلب که این سلسله جبال از یک سو به طرف جنوب و از سوی دیگر به طرف شمال غربی کشیده شده است، می افزاید که در سمت مشرق تا جایی که چشم کار می کند، دشت گسترش یافته است و می توان گفت «دشتی کاملاً خشک و لم یزرع است و چیزی جز خارهای بیابان و شنهای سوزان در آن به چشم نمی خورد». اما وقتی از دشتهای دامنه غربی این سلسله جبال سخن می گوید، در هیچ جا کلمات فوق را به کار نمی برد. در نقشه ترسیمی آقای لاپی^(۶۲) منضم به کتاب آقای دوپره ویژگیهای این سلسله جبال نسبتاً بهتر ترسیم شده است؛ اما چون او به هیچ وجه رشته کوههای فرعی را از سلسله کوههای اصلی مشخص نکرده است، نقشه هایی که از کوهستانهای ایران رسم کرده است، آن طور که باید و شاید آموزنده نیست و بسیار ثمربخشتر می شد اگر مختصر تغییراتی را که به آن اشاره کردیم، به آن افزوده می شد. آقای دوپره فاصله میان شیراز و یزد را ۶۸ فرسنگ یعنی حدود ۳۰۰ کیلومتر تخمین زده است. زیرا در جنوب ایران واحد اندازه گیری یعنی هر فرسنگ چیزی بیش از چهار کیلومتر نیست. دامنه غربی کوهستان مزبور از نظر آب بسیار غنی تر از دامنه شرقی آن است و رود پلوار^(۶۳) از آن سرچشمه می گیرد که مسافر ما طول آن را در چند روز طی کرده است. اما در دشتهای دامنه شرقی برای اجتناب از تبخیر آب باید آن را از طریق کانالهای زیرزمینی از راه بسیار دور به مقصد برسانند. آقای دوپره شانزدهم آوریل به یزد رسید و فقط چهار روز در آن جا توقف کرد، سپس از راه مستقیم عقدا، کوهپا^(۶۴) و گلنآباد^(۶۵) راهی اصفهان شد و روز بیست و هفتم آوریل به آن شهر رسید و تا نهم ماه مه در آن جا ماند؛ آن گاه از راه کوه رود^(۶۶) -کاشان و قم عازم تهران شد و روز هجدهم مه به آن جا رسید و تا سیزدهم فوریه ۱۸۰۹ در این شهر ماند. در این تاریخ برای بازگشت به اروپا از راه تبریز، خوی، نخجوان^(۶۷) و ایروان^(۶۸)، با تمامی اعضای فرانسوی هیأت این شهر را ترک گفت. کتاب آقای دوپره اطلاعات ارزشمندی در باره جغرافیای بخش جنوبی ایران، که تا زمان مسافرت او تقریباً ناشناخته باقی مانده بود و نیز در باره قبایل چادرنشین این منطقه از امپراتوری ایران و در باره اوزان و مقادیر رایج در این مناطق در اختیار ما می گذارد،

بدیهی است اگر دوبره با زبان محلی منطقه آشنا تر می بود، مطالعات او در زمینه آداب و رسوم و ویژگیهای بومیان از ارزش بیشتری برخوردار می شد. او در مقدمه کتاب خود به طریقی کلی خاطر نشان کرده است که زبان فارسی را می داند، اما از ظواهر امر چنین بر می آید که او تنها با زبان ترکی آشنا بوده است؛ زیرا هر جا که جملاتی چند به زبان شرقی ذکر کرده، آن زبان ترکی است و مسلماً کسی که زبان فارسی را بفهمد هرگز در کتاب خود (جلد اول صفحه ۳۸۰) این اصطلاحات را به کار نمی برد: «سه نفر ایرانی برای خدمت و پذیرایی از ما تعیین شده بودند، اگر هیزم یا آذوقه ای طلب می کردیم جواب می دادند: باشین، گوزون استنده (روی سر، روی چشم ما) و در صفحه ۳۶۳ وقتی از صدقه به منظور رفع خطر در سفر سخن به میان می آید، به جای پول سلامت «سلامت پاراسی» رابه کار می برد. در صفحه سوم جلد دوم کتاب، برای نامیدن دروازه های شیراز به جای کلمه «دروازه» ازواژه ترکی «کاپوسی» استفاده می کند. اما تمامی آنچه گفته شد، از صحت و اعتبار مطالبی که در زمینه تاریخ و آداب و رسوم منطقه ارائه داده است، نمی کاهد. آقای دوبره با انتشار عرض جغرافیایی تعدادی از شهرها، که یکی از همسفران او به نام ترزل تهیه کرده، واقعاً به علم جغرافیا خدمت کرده است. به نظر من ارقام ارائه شده صحیح می رسد و چون شمار شهرها از هفت تجاوز نمی کند، درج این جدول کوتاه در این جا موجب رضایت خاطر خوانندگان خواهد شد: (۶۹)

شیراز	۲۹°-۳۳'-۷"	سلطانیه	۳۶°-۴۵'-۵۰"
یزد	۳۲°-۱۴'-۰۰"	قزوین	۳۶°-۱۳'-۱۵"
اصفهان	۳۲°-۲۴'-۳۴"	میانه	۳۷°-۳۹'-۵۶"
تهران	۳۵°-۴۰'-۴۷"		

نقشه آقای لاپی که در بالا از آن صحبت به میان آمد، بی تردید سند علمی بسیار معتبری به شمار می آید. نه تنها جهت یابی مختصات جغرافیایی مناطق مختلف روی این نقشه بسیار کاملتر از سایر نقشه های قدیمی، از جمله نقشه مکدونالد کینیر است، بلکه امتیاز ویرتری این نقشه بردار برجسته از نظر من در این است

که پرت افتادگی و جدایی حوضه های مختلف داخلی این منطقه از آسیا را درک و آن را روی نقشه خود منتقل کرده است؛ حال آن که ادامه دهندگان راه او این ویژگیهای طبیعی را نادیده گرفته و باعث شده اند تاپستیها و بلندیهای بخش وسیعی از این قاره قدیمی مشخص نشود.

دومین مسافر فرانسوی یعنی مهندس نظامی تروئی لیه، شخصاً موفق به انتشار نتایج پژوهشهای خود نشد، زیرا بلافاصله پس از بازگشت به فرانسه، مأموریتی در اسپانیا به او محول شد که دیگر از آن بازنگشت. یادداشتهای سفر او به خراسان که خود او به آقای برکهارت^(۷۰) سپرده بود، به احتمال زیاد بواسطه اشتغالات نجومی بی شمار این دانشمند مشهور تا سال ۱۸۴۱ یعنی سی و چهار سال بعد، که مرحوم دوسی^(۷۱) این مهم را به انجام رساند، در دسترس علاقه مندان قرار نگرفت. در عوض این ناشر دانشمند برای جبران تأخیر طولانی و زبانی که از این رهگذر به دستداران علم جغرافیا وارد آمده بود، داده های گرد آوری شده توسط آقای تروئی لیه را چنان منتشر کرد که شاید اگر خود او - که وظایف مربوط به مأموریتهايش برای انجام کارهای علمی محض حواسی باقی نمی گذاشت - آن را انجام می داد - تا این حد از نظر علمی منفید و مؤثر واقع نمی شد. آقای دوسی نه تنها تمامی خط سیر آقای تروئی لیه را روی نقشه منتقل نمود، بلکه بار دیگر کلیه محاسبات نجومی این افسر را محاسبه و نتایج آن را همراه با تفسیری عالمانه و آموزنده منتشر کرد که بدان وسیله می توانیم میزان صحت و دقت این نتیجه گیریها را ارزیابی کنیم. آقای تروئی لیه جاده کاروانرو تهران - مشهد و مشهد - یزد از راه طیس را با دقت بسیار توصیف کرده است. بخش اخیر خط سیر او از نظر علم جغرافیا اهمیت بسیار دارد، زیرا طبیعت منطقه وسیعی را روشن می کند که تا آن زمان (برای اروپاییان) ناشناخته مانده بود و پس از تروئی لیه نیز تا بیش از نیم قرن بعد هیچ مکتشفی قدم در این مسیر نگذاشت. به این ترتیب تنها از روی خاطرات سفراوست که ما برای اولین بار با ویژگیهای کویر داخل خراسان آشنا می شویم و به مورد جالبی بر می خوریم که دانشمندان عرب قبلاً در باره وضع طبیعی کره زمین عنوان کرده بودند، یعنی گستردگی رویش غیرمنتظر درخت خرما در داخل این ایالت؛ باتوجه به این

امر می توان در مرزهای شمالی مناطق آسیایی بالاترین نقطه ای را که از آب و هوای استوایی برخوردار است تعیین کرد. آقای تروئی لیه علاوه بر آن که از مناطق مورد بازدید خود، توصیف بسیار دقیقی ارائه داده، به ابتکار جالب دیگری نیز دست زده است، بدین معنا که در باره جاده هایی که به آبادیهای سمت چپ و راست مسیرا و متتهی می شود، بر اساس گفته های افراد محلی، اطلاعاتی بدست داده است. از نظر من مهمترین امتیاز این مسافر فرانسوی در مورد اخیر، گزینش صحیح و منطقی مطالب و رعایت حد اعتدال در بیان و ارائه آنهاست. وی از گردآوری شایعات در باره مسافتهای زیاد میان آبادیهای بسیار دور از هم - کاری که بعدها فریزر و بسیاری از کسان دیگر انجام دادند - خودداری کرد و تنها به ضبط شهادت مردمانی پرداخت که در نزدیکی آبادیهای مورد نظر زندگی می کردند و در نتیجه امکان سفر مکرر به این نقاط را داشتند و طبعاً گفته های آنان به احتمال زیاد به یقین نزدیک بود.

بنابراین ملاحظه می شود که طی دو سال و چند ماه دولت فرانسه به کمک تلاش پیگیر کاشفان خود، که به روشی ماهرانه رهبری می شدند، توانست اطلاعاتی را در باره تقریباً سراسر ایران گردآورد که از نظر درستی اطلاعات هیچ کشور اروپائی آن عصر قابل قیاس نبود. نتایج به دست آمده از این مطالعات، که سطح وسیعی را مشتمل بر ۱۲ درجه طول جغرافیایی و ۱۴ درجه عرض یعنی فاصله تا خط استوا را در بر می گیرد، تنها مدیون فعالیت چهار نفر است: بخش چاپ شده این پژوهشهای جغرافیایی بویژه تأخیر زیاد در قرار دادن آن در دسترس عموم، این گمان را بر می انگیزد که هنوز هم در آرشیوهای حکومتی فرانسه مواد و مصالح ارزشمند، اما چاپ نشده ای وجود دارد؛ و من در این جا به خود اجازه می دهم آرزوی قلبی خود را بیان کنم و آن این که کشور فرانسه روزی تمامی این تحقیقات را در دسترس عموم قرار دهد، کاری که واقعاً شایسته فرانسه یعنی کشوری است که از نظر علمی مقام شامخی را در اروپا احراز کرده است.

پس از آن که توجه دولت فرانسه به این کشورهای دوردست جلب شد، دیری نگذشت که دولت انگلیس نیز به اقداماتی دست زد و من ناگزیر باید عین کلماتی که

پاتینجر^(۷۲) گزارش سفر بلوچستان خود (ترجمه ژ. ب. ب. ایریس^۱ چاپ پاریس ۱۸۱۸ ص ۹ و ۱۰) را با آن شروع کرده است، در این جا ذکر کنم تا علت شروع سلسله سفرهای تحقیقاتی سیاحان انگلیسی که در این رساله از آنها نام خواهم برد، روشن شود: «از مدتها پیش بناپارت همه جا از نقشه های خصمانه خود علیه مؤسسات انگلیسی در هند سخن می گفت، اما در سال ۱۸۰۷ و ۱۸۰۸ او این طرحها را به حدی آشکارا و چنان مصممانه و فعالانه دنبال کرد که دولت انگلیس جداً لازم دانست، برای مقابله با این تلاشها، چه در اروپا و چه در آسیا از هر حیث اقداماتی معمول دارد.» در فهرست سیاحان انگلیسی پاتینجر و کریستی^(۷۳) اولین کسانی هستند که به بخش جنوبی آسیای مرکزی سفر کرده اند. این هر دو که افسر مأمور در کمپانی هند شرقی بودند، در سال ۱۸۰۹ از سوی سرتیپ ملکم^(۷۴) از بمبئی به بلوچستان مأموریت یافتند و قرار بر این شد که پس از جدا شدن از یکدیگر در تهران یا تبریز به ژنرال ملحق شوند. آنها تا کلات^(۷۵) و از آن جاتانوشکی^(۷۶) با هم سفر کردند. قرار بود کمی بعد کریستی از راه سیستان به هرات و پس از آن به کرمان برود تا در آن جا، طبق قرار قبلی به آقای پاتینجر، که بنا بر توصیه کریستی، می بایست، چه از طریق شمال یعنی از راه کویر، چه از ساحل دریاچه از راه بمپور خود را به این شهر برساند، ملحق شود. کریستی بعد از خاتمه مسافرت، به عنوان افسر آموزش دهنده در خدمت عباس میرزا ماند و در برخورد با سربازان روسی در سال ۱۸۱۲ در اصلاندوز کشته شد. او از مسافرت خود گزارش مشروحی برجای گذاشت و تنها پنج سال بعد از مرگ او بود که پاتینجر یادداشتهای فرمانده خود را در باره مناطقی که او از آن بازدید به عمل آورده بود، منتشر کرد.

کریستی پس از عبور از کویر بلوچستان که تا هیلمند^(۷۷) گسترده است در محل پُل آتک^(۷۸) به این رودخانه رسید، در رودبار^(۷۹) از رودخانه گذشت و از طریق پولکی^۲ به ماندار^۳ و پس از آن به جلال آباد^(۸۰) رسید. جالب آن که کمی دورتر، ضمن عبور از پیشاوران^(۸۱)، جوین^(۸۲)، او هیچ جا از دریاچه هامون ذکر می نماید، میان نیاورده است، به

1- J.B.B.Eyrie's

2- Poulky

3- Mendar

همین جهت در نقشه ضمیمه سفرنامه پاتینجر محل دریاچه به غلط مشخص شده است. در نقشه مزبور دریاچه هامون با جاده مسیر کریستی فاصله بسیار زیادی دارد، این برداشت را در صورتی می توان درست پنداشت که تصور رود به هنگام مسافرت او، این سفره آبی کم عمق تا آن حد خشک شده بوده که سطحی به مراتب کمتر از امروز را اشغال می کرده است. کریستی از جوین از راه فراه^(۸۳)، آنارد^(۸۴)، اکل به هرات آمد و به مدت یک ماه در این شهر، که در آن زمان در اوج شکوفایی خود بود، اقامت گزید. با این همه او در باره هرات اطلاعات چندان مشروحی به دست نمی دهد و افزون بر آن تمامی مطالبی که در یادداشتهای او آمده همواره مقرون به حقیقت نیست. مثلاً در کتاب او، در مورد مصلاهی هرات چنین می خوانیم: «در آن نزدیکی چهار مناره از مسجدی را می بینیم که به آرامگاه امام علی بن موسی الرضا(ع) اختصاص یافته است» اما این امام در مشهد فوت می کند و آن طور که تمایل داشته است نمی تواند به هرات برسد. من ضرورتی نمی بینم که برای خوانندگان فرانسوی ثابت کنم که در این یادداشت کوتاه شمار اشتباهات او از تعداد کلمات به کار رفته تجاوز می کند؛ زیرا کریستی به سادگی پذیرفته است که مسجد مورد نظر در زمان امام معاصر مأمون پسر هارون الرشید ساخته شده است که در این صورت الزاماً باید یکی از قدیمی ترین بناهای دوران اسلام به شمار آید، حال آن که در واقع مسجد مزبور در سال ۸۶۰ هجری یعنی حدود ششصد سال بعد به پایان رسیده است. مسافر انگلیسی می توانست با توجه به سبک بنا و سلامت این نمونه زیبای عصر تیموری، که به فرمان همسر شاه رخ ساخته شده است تاریخ تقریبی این بنای مذهبی را به آسانی کشف کند، بنایی که سلامت آن بیشتر مدیون رعایت گذشت زمان بوده است تا رفتار سربازان ایرانی که در دو نوبت در آن جا اردو زده بودند. البته واقعیت این است که تا به امروز در هرات چنین نقل می کنند که شاه رخ قصد داشت پیکر [مبارک] امام (ع) را به مصلاهی هرات انتقال دهد، اما کمی بعد از اتمام بنای مسجد متوجه شدند که مناره های آن به سوی مغرب، یعنی در جهت مشهد خم شده است، لذا شاه رخ نشست بنا را نشانه ای از خواست و اراده آن مقام مقدس، مبنی بر برهم زدن آرامش او در آرامگاه ابدیش تلقی کرد و از قصد خود منصرف شد. کریستی از طریق

خواف، چارده مستقیماً به اصفهان می رود و بنا بر آنچه به او گفته می شود، [در این مسیر]، طس در ۸ مایلی جنوب شرقی جاده قرار داشته است. مسیر او از چارده به بعد همان راهی بوده که سروان تروئی لیه پیموده است. این هر دو سیاح تنها یادداشتهای بسیار کوتاهی برای ما باقی گذاشته اند، اما مشاهدات آقای تروئی لیه آموزنده تر از نظرات آقای کریستی است. در این مورد ماتنها یک نمونه را ذکر می کنیم؛ سیاح فرانسوی جاده پشت بادام^(۸۵) به کاروانسرای الهه آباد^(۸۶) را چنین وصف می کند: «از پوشتی بادون تا کاروانسرای ایلا آباد نه فرسخ (تقریباً ۲۷ کیلومتر) راه است. سراسر راه بیابانی است بی آب و علف که، مانند جاده قبلی به طرف جنوب غربی کشیده شده است. در یک فرسخی پوشتی بادون از کوهستانهای کم ارتفاعی عبور می کنیم. این جاده راهی است سنگلاخی که تا ایلا آباد شیب نامحسوسی دارد. کاروانسرا نسبتاً وسیع است و در نزدیکی آن کلبه هایی به چشم می خورد؛ زمین زراعتی آنجا را چند قطعه زمین کم حاصل تشکیل می دهد. آب نهر آنجا، همچون آب دریا، تلخ و شور است. اما چاهی وجود دارد که از آن آب نسبتاً خوبی بیرون می کشند.» آقای کریستی همان جاده را چنین وصف می کند: «امروز با طی سربالایی نسبتاً ملایمی به سوی جنوب به راه افتادیم، در فاصله ۵ مایلی نهری را مشاهده کردیم و شب را در ایلا آباد واقع در چهارده مایلی پوشت بادام (تقریباً ۲۱ کیلومتر) بسر بردیم. این دهکده با این که در کویر واقع شده است کاروانسرای نو دارد که در آن آذوقه کافی موجود است.»

پاتینجر در جاده نوشکی به کرمان ابتدا از حاشیه کویر بزرگ، واقع میان بلوچستان، سیستان و کرمان عبور می کند، مشاهدات او بسیار کاملتر و ارزش علمی آن به مراتب بیشتر از مشاهدات فرمانده اوست و هر چند در کتاب او در باره مسائل جغرافیایی مسامحه شده و به جای آن ماجراهای شخصی و پاسخهای بیش و کم ماهرانه ای مطرح شده که به نام یک سید (او خود را با این عنوان معرفی کرده بود) به مسلمانان می داده است، اما شرح مسافرت او حاکی از آن است که خشکی و بی حاصلی خاک در این ناحیه آسیا او را متأثر کرده است. ضمناً اگر توصیفی که پاتینجر از چند پدیده جوئی معمول در این مناطق به دست داده است با توضیحاتی همراه نبود که بی اطلاعی

نویسنده را از چنین مواردی بر ملا می سازد، شرح و بسط او از ارزش بیشتری برخوردار می شد. به این ترتیب وقتی می خواهد از علل تشکیل ابرهای خشک و بی باران، که در این مناطق بسیار معمول است، سخن بگوید در صفحه ۲۵۰ از جلد اول کتاب خود چنین می نویسد: «اجزاء درشت شنهایی که بر اثر وزش باد به هوا بلند می شود، تماماً به زمین فرو می ریزد، اما اجزاء بسیار کوچکتر آن به سبب حرارتی که آفتاب سوزان بر این خاک سرخ ایجاد می کند، به حدی منبسط می شود که به صورت ذرات معلق و موج در فضا باقی می ماند (عبارات سیاح عیناً نقل شده است) تا آن که درجه حرارت به حال اول برگردد و این ذرات وزن طبیعی خود را باز یابند. آن گاه بر حسب قانون تغییر ناپذیر طبیعت دوباره به زمین می ریزد (عین عبارت نویسنده) پاتینجر جز در فاصله میان خاران^(۸۷) و ویرانه های ریگان^(۸۸) هرگز داخل کویر به معنی اخص کلمه نشده است. اما چون تا این تاریخ او تنها جهانگرد اروپائی است که در باره منطقه واقع میان بلوچستان و بمپور، و یا بنا به نوشته او بنپور اطلاعاتی به دست می دهد، این بخش از کتاب او که به توصیف منطقه مزبور اختصاص دارد، و نیز اطلاعاتی که در باره بلوچها گردآورده، بسیار سودمند است. متأسفانه نظرات کلی که ابهام آن واقعاً تأسف بار می باشد و در پی یک سلسله داده های روشن و ملموس ذکر شده است، تأثیر مثبت این داده ها را بر خواننده خنثی می کند. بدین ترتیب در صفحه ۴۲ از جلد دوم می خوانیم: «شباهت بلوچها و ایرانیها نشانه ای است مطمئن دال بر نژاد غربی این مردم» سپس در صفحه بعد اظهار می کند که عدم آگاهی او از لهجه های ترکی و تاتار سبب می شود که نتواند از این وسیله بسیار مؤثر برای پی بردن به معمای اصل و نسب آنها استفاده کند. و بالاخره در صفحات دیگر سعی می کند ثابت کند که این مردم از ترکمنهای سلجوقی و یا از مغولان هستند و گاه برای اثبات ادعای خود از آثار نویسندگان مشرق زمین مثال می آورد، و با این کار ثابت می کند که با تاریخ اسلام در آسیا آشنایی چندانی ندارد. زیرا ضمن بحث از خلفای بغداد در سال نودهجری ناگهان به سال ۹۲ هجری و به سلطان محمود غزنوی می پرد و از وی سخن می گوید و پس از چنگیز خان از خصومت تسکین ناپذیر پادشاهان خوارزمی صحبت می کند، که باعث فرار تعداد بی شماری از

چادرنشینان مغول از ایران می شود. خلاصه او در هر مرحله از بحثهای فرعی تاریخی، موضوعی را که فی نفسه چندان روشن نیست، با چنان ابهامی در هم می آمیزد که نمی توان گفت بر اساس چه دلایلی چنین اظهار نظر کرده است.

پس از این دو مسافرت، وضع سیاسی اروپا به گونه ای در آمد که انگلستان دیگر از نقشه های فرانسه در آسیا ترسی نداشت. این حکومت معتقد بود که از طریق گزارشهای الفنیستون^(۸۹)، کریستی، پاتینجر، ملکم اطلاعات کافی در باره این مناطق دور افتاده به دست آورده است و هزینه این چهار نفر به تنهایی برای انگلستان بیش از هزینه یک هیأت کامل از دانشمندان اروپائی که ده سال مداوم در این مناطق سفر کنند، تمام شده است.

تا سال ۱۸۲۱ هیچ مسافری را سراغ نداریم که به تجسس در خراسان و یا بخش شرقی جنوب ایران پرداخته باشد. با این همه سه اثر ارزشمند توجه انگلیسیها را به این مناطق جلب کرده بود: ۱- شعر مور^(۹۰) با عنوان «لاله رخ»: و به طوری که می دانیم این شعر با عبارت «پیامبر نقابدار خراسان» آغاز می شود؛ ۲- رمان موریه^(۹۱) با عنوان «حاجی بابا»^۳ «تاریخ ایران» اثر ملکم، هر چند هیچ یک از این سه کتاب اثری جغرافیایی نیست، مع هذا از این که چند کلمه ای را در این رساله به آنها اختصاص می دهم، مرا خواهید بخشید، زیرا این کتابها بیشتر به نشر اطلاعات در باره این بخش از آسیا کمک کرده اند تا آثاری که منحصرأ به شناساندن این منطقه اختصاص یافته است.

شاید شگفت بنماید که شاعری را تنها بخاطر زیبا نمایاندن سرزمینی که ماجرای درام یا حماسه اش در آن رخ می دهد، گناهکار بدانیم، اما تصور نمی کنیم بتوان به سبب درک بسیار اندک مور از طبیعت سرزمینی که قهرمانان حماسه اش در آن می زیسته اند و نیز بر اثر عدم آشنایی او با ویژگیهای ساکنان آن سرزمین، وی را بکلی از سرزنش معاف دانست. البته از نظر پژوهش تاریخی نمی توان بر این شخص خرده گرفت. اثر او مشحون از نظرات اربلو، شاردن، قرآن مجید، ابوالفداء^(۹۲)، ابن حوقل^(۹۳) نیبور^(۹۴) و گیبون^(۹۵) و دیگران است که تمامی آنها در زیر صفحه پانویس شده است. کمبود

1- The Veiled Prophet of Khorassan

2- L, Histoire de la Perse

نویسنده در این اثر، فقدان الهام یعنی آن گونه نبوغی است که گاه شعرا از آن برخوردارند. این نبوغ بدانها اجازه می دهد تا گذشته ای افتخارآمیز را، باتمام شکوه و جلال فراموش شده آن، دوباره مجسم کنند. بدین جهت اشعار او حکایت صحنه های پر طول و تفضیلی است که تنها از نظر سجع و قافیه صحیح است، اما از نظر قدرت تجسم فاقد ارزش است و واقعی به نظر نمی رسد. به عنوان مثال در صفحه ۱۸۵ کتاب او (چاپ لایپزیک) توصیف آمودریا را بخوانید. این همان نوشته های آقای ژوبر در باره بستر قدیمی رودخانه است که به شعر درآمده است. بنابراین ما بیهوده به دنبال مناظر و صحنه های جذاب کوهستانهای پوشیده از برفی می گردیم که این رودخانه با عظمت از آن جا سرچشمه می گیرد و نیز بیهوده در جستجوی نقاط دورافتاده و غم انگیزی هستیم که جریان این رودخانه در آن جا به پایان می رسد. به جای همه اینها در این اشعار شماری الفاظ جغرافیایی به چشم می خورد که طبق قوانین عروض و قافیه اشعار انگلیسی به ردیف درآمده است. هر چند موکانا^۱ و زلیکا، شخصیتهای خیالی او گاه بسیار گویا و هیجان انگیز هستند، اما تنها از نظر لباس شرقی می باشند. من سخت بر این باورم که ابراز تعجب آن مورخ انگلیسی تاریخ هند در برابر مکین تاش^۲، زمانی که پی برد توماس مور هرگز به مشرق زمین پانهاده است، تنها تعریفی مبالغه آمیز از شاعر و مجامله ای غیر صادقانه بوده است. اما چون این اثر از شهرت بسیاری برخوردار شد، به انتشار مفاهیمی غلط در باره شرق ایران دامن زد و به طور غیر ارادی موجب شد تا افکار عمومی مردم انگلیس گرفتار وحشت از شبی خیالی گردد که بزودی از آن صحبت خواهیم کرد، و این وحشت نیز چون ترس از حمله ناپلئون به هند، در زمینه شناخت جغرافیای مناطقی که موضوع بحث ما را تشکیل می دهد، تأثیر مفیدی بر جای گذاشت. ارزش اثر آقای موریه به مقوله ای دیگر مربوط می شود. این اثر بدون تردید^(۹۶) بهترین کتابی است که تاکنون در باره ایران نوشته شده است. این اثر تابلوی دقیقی از خصوصیات طبقه متعین ایرانی آغاز قرن است که با قلمی توانا ترسیم شده است. جالب

آن که توصیف طبیعت در رمان به مراتب صحیحتر از سفرنامه نویسنده^(۹۷) انجام گرفته است. حتی مناطقی که موریه هرگز از آن دیدن نکرده در رمان بسیار استادانه و با آب و رنگ حقیقی به وصف درآمده است، در حالی که توصیف مناطق مورد بازدید او در سفرنامه اش از چنین ویژگیهایی برخوردار نیست. بی تردید ذوق نویسنده بیش از پژوهشهای شخصی او چراغ راهش بوده است و من تردیدی ندارم که بگویم رمانهایی تا این حد ممتاز از نظر علمی به مراتب بیش از آثار پر حجم و اختصاصی مفید است. «تاریخ ایران ملکم» اثری جدی نیست. نویسنده تنها تکلم به زبانهای شرقی را می دانسته و زبان فارسی را کم و بیش درست حرف می زده است؛ ضمناً اگر آثار مورخانی را که در کتابت از زبان فارسی استفاده می کردند، برای او می خواندند، می توانست آن را بفهمد. اما تخصصی در شرقشناسی نداشت و تنها کاری که می کرد این بود که وقتی میرزای او آثار میرخوند^(۹۸)، خوند میر^(۹۹) و دیگر مورخانی را که در کتاب خود از آنها نام می برد برای او می خواند، از آنها یادداشتهایی بردارد، به این ترتیب کتاب ژنرال ملکم بویژه در حال حاضر که با منابع تاریخ ایران بهتر آشنا شده ایم، نمی تواند و نباید، چیزی جز طرح مقدماتی یک اثر به شمار آید. اما اهمیت و امتیاز این اثر در زمان خود این بود که توانست خلاء بزرگی را که در شناخت تاریخی اکثریت مردم روشنفکر وجود داشت، پر کند. کتاب ملکم برای کسانی که حرفه آنها شرق شناسی نبود، فرصتی فراهم آورد تا با توجه به یک سلسله رویدادهایی که بر اساس داده های تاریخی نسبتاً صحیح تنظیم یافته است، فضای خالی اطلاعات خود در باره گذشته آسیا یعنی سراسر دوره ای که حکومت اسکندر را از دوره جدید جدا می کند، تکمیل کنند، خلاصه او برای اولین بار راه به سرزمینی گشود که هر چند ورود به آن چندان دشوار نبود، اما به سبب عدم آگاهی محض اروپائیان چنین می نمود.

انگلیسیها، این وارثان نفوذ فرانسویان در ایران، در دربار عباس میرزا و نقاطی چند در شمال ایران دست به ایجاد کانونهایی متشکل از اروپائیها زدند که به تصحیح نظرات و مفاهیم موجود در باره طبیعت این کشور کمک بسیار کرد. عوامل این گروه منحصر از میان افسران نامور در هند انتخاب می شدند؛ به همین جهت در شیوه تحقیق

و کاوشهای این گروه در ایران یکنواختی زیادی به چشم می خورد، این یکنواختی به رغم امتیازاتی چند، نقاط ضعف بسیاری نیز داشت و نتایج مثبت آن بسیار اندک بود. افسران ارتش هند در نوجوانی اروپا را ترک می کردند؛ آنها از نیمکتهای برخی از مدارس ابتدایی به جرگه ای می پیوستند که فعالیتهای گوناگونی در آن انجام می گرفت، بنابراین اغلب لازم می شد اطلاعات ناچیزی را که در کشور خویش به دست آورده اند، با سلسله مسائلی سخت و پیچیده انطباق دهند؛ می بایست نقشه برداری کنند، به تحقیقات نجومی و جوی دست زده، به کاوش در تاریخ طبیعی، باستانشناسی و زبانشناسی بپردازند. اما این کاوشهای علمی بدون تکیه بر پایه های محکم، تنها نتایج بسیار اندکی به بار می آورد که البته از هیچ بهتر بود، اما در اصل ارزش چندانی نداشت. تمامی این فعالیتها تحت تأثیر برداشت علمی خاصی قرار داشت که هنوز هم به طریقی جابرا نه بر جامعه انگلیس حکم می راند. بدین معنی که اگر در شرح واقعه کم ارزشی از تاریخ رم و یونان عهد باستان اشتباهی رخ دهد، گناهی غیر قابل بخشش مرتکب شده اند، در صورتی که اگر رویداد مهمی از تاریخ مشرق زمین با دقت و صحت کافی گزارش نشود، فقط اشتباه کوچکی صورت گرفته است. اگر از چگونگی تشکیل کوههایی که مدعی عبوراز آن هستند، با شناختی کافی صحبت نشود، گویی گناه عظیمی نسبت به ساحت علم مرتکب شده اند، اما اظهار نظر سطحی وبدون مطالعه درباره رستنیهای یک منطقه، همراه با اشتباه در گونه های مختلف آن و نظریه پردازیهای بی محتوا درباره اوضاع جوی، بی آن که از این رستنیها سخن به میان آید، خدشه ای به شهرت یک کتاب وارد نمی آورد.

تصور می کنم نظرات فوق با چند کلمه ای که باید در این جا به اثر مک دونالد کینیر اختصاص دهم مورد تأیید قرار خواهد گرفت. این اثر تحت عنوان «رساله ای در باب جغرافیای ایران و نقشه ضمیمه»^۱ در سال ۱۸۱۳ منتشر شده است. نویسنده اظهار می دارد که تمامی تحقیقات هموطنانش را، در باره ایران خلاصه کرده است. این اثر جزوه ای نیست که تنها به عنوان توضیحی برای نقشه جغرافیای [ضمیمه آن] به کار

رفته باشد، بلکه کتابی است ۴۸۶ صفحه ای با قطع رُفعی مشتمل بر توصیف ۲۸ ایالت که پانزده ایالت آن متعلق به کشور ایران می باشد، ایالات دیگر عبارتند از کابل، سند، پاشانشین بغداد، اُرفا^(۱۰۰)، ارمنستان، گرجستان، مینگرلی^(۱۰۱)، داغستان قفقاز و شیروان. یعنی کلیه مناطق همسایه امپراتوری ایران. افزون بر آن این رساله شامل شصت خط سیر است که توسط اعضای هیأتهای مختلف بریتانیایی که طی سیزده سال اوّل قرن نوزده در ایران جانشین یکدیگر شده بودند، تعیین و مشخص شده و یا وسیله آنها از گفته های افراد محلی قابل اعتماد گردآوری شده است. بنابراین انتظار می رود که در این اثر اطلاعات جدید و مفیدی در باره مناطق ذکر شده ارائه شده باشد، اما متأسفانه کتاب سرشار از کلیاتی است که نوشتن آن بدون دیدن این کشور نیز ممکن بود. به این ترتیب در بخشی که به توصیف آب و هوای ایران اختصاص دارد، نویسنده به ذکر این نکته اکتفا می کند که آب و هوای این کشور نه تنها گرم نیست بلکه برحسب ارتفاعات نیز تغییر می کند و در نقاط کوهستانی، هوا، حتی در تابستان، خیلی سرد است. نظرات جغرافیایی محض او نیز از آنچه در باره آب و هوا گفته شد، آموزنده تر نیست. مثلاً در صفحه ۱۴۸ وقتی می خواهد اختلاف میان ویژگیهای خاک آذربایجان و فارس را شرح دهد، مطلب را به طریق زیر بیان می کند و چون من به ناتوانی خود در ترجمه آن، به گونه ای قابل فهم و روشن، اذعان دارم بنابراین آن را عیناً نقل می کنم^(۱۰۲)

«The character of the country, in this province, differs materially from that of Fars and Irak. Here we have a regular succession of modulating eminences partially cultivated and opening into plains, such as those of Oujan, Tabreez and Urumea. To the south, the mountains of Sahund raise, in an accumulated mass, their towering heads to the clouds, and on the north, the black rocks of the Karabaug disappear in the luxuriant vegetation of Chowal Mogan.»

البته اگر کینیر به جای این عبارات پر طمطراق و خالی از محتوا توصیفی ساده اما روشتر ارائه داده بود، ارزش آن به مراتب بیشتر می شد. زیرا در کمال حسن نیت نیز نمی توان درک کرد چگونه امکان دارد کوهستان قره باغ^(۱۰۳) در میان انبوهی از گیاهان چوال مغان گم شود. البته چوال مغان همان چولی مغان یادداشت مغان است که یکی از

دشتهای بسیار حاصلخیز و پوشیده از علف ماوراء قفقاز به شمار می آید. شگفتی ما از این شرح و بسط مبهم بیشتر از آن است که به منطقه ای مربوط می شود که سیاحان انگلیسی در باره آن مطالعه کرده اند و توصیف آن در چند کلمه کاری بس آسان است. زیرا این ایالت چه از طرف مشرق و چه از طرف مغرب به دو سلسله جبال شمالی جنوبی (طولی) محدود می شود که اولی آن را از گیلان و دومی از بین النهرین جدا می کند. در شمال ارتفاعاتی شرقی غربی (عرضی) این دو سلسله جبال را به یکدیگر پیوند می دهد که از کوه سبلان^(۱۰۴) (۴۵۷۲m) شروع شده در کردستان به رشته کوههای قندیل داغ^(۱۰۵) منتهی می شود، در سمت جنوب پیوستگی بین این دو سلسله جبال از طریق ارتفاعاتی صورت می پذیرد به موازات ارتفاعات شمال به نام کوه بزگوش^(۱۰۶) که به سهند^(۱۰۷) (۳۵۰۵ m) منتهی می شود. فضای میان سبلان و سلسله جبال گیلان را دشت مغان اشغال می کند، در حالی که دریاچه ارومیه فضای میان کوههای قندیل داغ و سهند را پر کرده است؛ بالاخره فضای میان تمامی این کوهستانها را دشتهایی اشغال کرده است که به صورت طبقه طبقه رویهم قرار دارند و خاک آنها کم و بیش حاصلخیز یا مملو از نمک است. نقشه ضمیمه کتاب آقای کینیر به مراتب بهتر از رساله اوست، بویژه بخش مربوط به غرب آن ارزش مطالعه را دارد، زیرا خلاصه ای دقیق از تمامی نقشه برداریهای انجام شده در ایران توسط انگلیسیها تا سال ۱۸۱۳ را در اختیار ما قرار می دهد. بخش مربوط به شرق این نقشه کاستیهای بسیار دارد، زیرا همان طور که قبلاً اشاره شد، با این که خط سیرهای شمال خراسان در نقشه رنل را تا حدودی اصلاح کرده، اما اشتباهات او را در زمینه آب نگاری عیناً تکرار کرده است. بی تردید نمی توان نقص اخیر را به حساب آقای کینیر گذاشت، زیرا این اشتباهات مستقیماً به عدم دقت کافی در ابزاری مربوط می شود که در اختیار داشته است.

هدف اصلی رساله حاضر که به بررسی بخش جنوبی آسیای مرکزی اختصاص دارد، مانع از آن است که من به تحلیل سفرنامه فوق العاده آقای اوسلی^(۱۰۸) پردازم. این سفرنامه از نظر غنای اطلاعات مستدل و بر آثار تمامی جهانگردان انگلیسی پیش از او برتری دارد و جای تأسف است که اوسلی نتوانسته است از مشرق ایران دیدن کند.

حال به تحلیل سفرنامه آقای فریزر^(۱۰۹) می پردازیم:

فریزر، نه به عنوان کارمند کمپانی، بلکه به صورت یک سیاح به هند سفر کرد؛ وی پس از پیمودن ایالات غربی این کشور وسیع، به فکر دیدن ایران افتاد. اما چون نمی خواست به تکرار مکررات پردازد، تصمیم گرفت تجسس خود را در مسیرهای تازه ای دنبال کند که تا آن زمان پای هیچ یک از هموطنانش به آن نرسیده بود. از این جهت در صدد برآمد از ایالات شرقی ایران دیدن کند و حتی مسافرت خود را تا بخارا ادامه دهد. در بمبئی با دکتر اندرو جیوکس^۱ که کمی بعد به عنوان فرستاده فوق العاده کمپانی هند در دربار تهران برگزیده شد، برخورد کرد. فریزر همراه با او با کشتی عازم بوشهر شد. ما به آن قسمت از خاطرات سفر فریزر که به مناطق واقع میان ساحل خلیج فارس و پایتخت اختصاص یافته است نمی پردازیم، بلکه تجسسات فریزر در خراسان را به طور خیلی خلاصه مورد تحلیل قرار می دهیم.

فریزر در نوزدهم دسامبر ۱۸۲۱ پایتخت ایران را ترک گفت و همراه کاروانی از زائران عازم مشهد از راه معروفی که قبلاً تروئی لیه وصف کرده است به نیشابور رسید. این راه از کبودگنبد^(۱۱۰)، ایوان کیف^(۱۱۱) (فریزر آن را به نادرست ایوانی کی^۲ نوشته است، گردنه سردره، ده نمک^(۱۱۲) (فریزر آن را دیناموک^۳ ذکر کرده است)، لاسگرد^(۱۱۳)، سمنان و دامغان می گذرد. او از نیشابور به دیدن معادن فیروزه رفت و باز به نیشابور بازگشت؛ از آنجا از راه کوهستان به سوی مشهد حرکت کرد و روز دوم فوریه ۱۸۲۲ به این شهر رسید. چون اقامتش در این شهر تا ۱۱ مارس طول کشید از مسافرت به بخارا صرف نظر کرد و از راه خبوشان یا قوچان^۴ (خود او قوچون^۵ نوشته است) و سپس شیروان، بجنورد، شیروان^(۱۱۴)، کلاه خان^(۱۱۵) و رباط عشق به استرآباد رسید. و برای این که سفر او تا حد امکان در زمینه دانش جغرافیا مفید واقع شود، یک سدس یاب که می توانست بر پایه ای پیچ شود و دو کرومتر و یک تلسکوپ و یک قطب نمای

1- Andrew Jukes 2-Eiwanekey
3-Dinnamuk 4 -Koutchan
5 -Cochoon

کوچک ساخت اسمالکالدن و^(۱۱۶) و چند کرومومتر، که یکی از آنها دارای تقسیماتی بودومی توانست به عنوان ارتفاع سنج نیز به کار رود، با خود به همراه برداشت. اما با این همه به خود زحمت نداده است مشخص کند هر درجه از درجات این ارتفاع سنج به چند قسمت کوچکتر تقسیم شده و یا به هنگام آزمایش چگونه از این وسیله استفاده کرده است، به طوری که امکان ندارد بفهمیم که تشخیص او در مورد نقطه جوش آب در مناطق مختلف تا چه حد صحیح است. او با تلاشی پیگیر به بررسیهای نجومی پرداخت، اما چون هرگز آنها را به طور مشروح منتشر نکرد، ما نمی توانیم، جز از طریق نتایجی که او خود به دست داده است، در باره این تحقیقات به قضاوت به نشینیم. پس از بوشهر فریزر در مجموع طول جغرافیایی ۴۲ نقطه را مشخص کرد که ۳۴ نقطه آن از طریق انتقال زمان به وسیله کرومومتر و ۸ نقطه دیگر از طریق مشاهدات کسوف قمرهای مشتری بود. افزون بر آنچه گذشت شش بار نتایج کرومتری را از طریق رصد های کسوف قمرهای مشتری و ۱۲ بار با اندازه گیری فواصل قمری این دسته و یا آن دسته از نتایج به دست آمده کنترل کرد. اما ما تنها طول جغرافیایی دو نقطه را در اختیار داریم که برای محاسبه آنها، در عین حال از هر سه شیوه استفاده شده است.

با استفاده از کرومومتر از طریق رصد کسوف از طریق اندازه گیری

فواصل قمری

دامغان	۵۴° ۳۳' ۵۰"	۵۱° ۴۸' ۴۵"	۵۴° ۲' ۰۰"
نیشابور	۵۸° ۴۶' ۳۸"	۵۸° ۴۸' ۱۵"	۵۸° ۵۶' ۳۰"

۴۶ دقیقه اختلاف در مورد نقطه اول و ده دقیقه در مورد نقطه دوم ما را در باره درستی نتایج این بررسیها دچار تردید می کند. در تمام موارد، این عدم تطابق تردید آقای آرو اسمیت را توجیه می کند و نشان می دهد به چه دلیل وی در تخییر مختصات جغرافیایی چند نقطه که آقای فریزر با بررسیهای نجومی مشخص کرده بود، با توجه به فاصله های ارزیابی شده توسط خود سیاح و زاویه هایی که وی به کمک قطب نما اندازه گیری کرده بود، تا این حد با احتیاط عمل کرده است. با استفاده از این فرصت یادآور

می شویم که هر چند عجیب به نظر می رسد که طولهای جغرافیایی به دست آمده از طریق عملیات توپوگرافی صحیحتر از اندازه هایی باشد که با بررسیهای نجومی محاسبه شده است، در عین حال اگر بررسی کننده منجمی خبره نبوده و ابزار دقیق مورد نیاز برای به دست آوردن نتایج صحیح و دقیق در اختیار نداشته باشد، باز هم چنین ادعایی قابل قبول خواهد بود. آقای فریزر به علت ارائه بررسیهای بسیار در زمینه توپوگرافی، که قبلاً نیز به آن اشاره شد، و نیز به سبب برخورداری از اقبال بلند در یافتن مفسری به مهارت آقای آرو اسمیت برای تبیین نظرات خویش، واقعاً به علم جغرافیا خدمت کرده است. به این ترتیب فریزر اولین کسی است که مفهوم صحیحی از مختصات جغرافیایی نقاط مختلف جنوب خراسان و نیز شکل خارجی نواحی واقع میان دریای خزر و مشهد به دست داده است. در سفرنامه فریزر علاوه بر شرح مبسوط در باره ماجراهای شخصی همراه با توصیفهای کم و بیش مشروح از شهرهای محل عبور او، دویخش دیگر نیز وجود دارد، فصل یازدهم و ضمیمه B که منحصرأ به توصیف جغرافیای خراسان اختصاص یافته است. این اثر به عنوان اولین رساله توصیفی در باره منطقه ای کاملاً ناشناخته سزاوار توجهی خاص است. اما چون نویسنده خود تنها بخش کوچکی از منطقه را دیده و در مورد بخش اعظم آن مشاهدات دیگران را منعکس کرده است، بسیاری از ویژگیهای خاک به غلط تعبیر شده است؛ مثلاً او به کویر نمکی که در جنوب سلسله جبال شمالی جنوبی (طولی) شمال خراسان قرار دارد، Table Land یا فلات نام داده است؛ در حالی که اگر پیرامون این کویر را می پیمود و یا به خود زحمت مطالعه نقشه لابی را می داد به آسانی متقاعد می شد که حواشی این کویر از مرکز آن مرتفعتر است، بنابراین اطلاق کلمه حوضه، یا فرورفتگی به آن مناسبتر بود. او در هر موردی که سعی کرده است نظرات خود در زمینه توپوگرافی و بررسی علمی کوهها را تعمیم دهد، ناموفق مانده است. در فصل دوازدهم او در باره قبایلی از ترکمنها که فرصت مطالعه آنها را از نزدیک داشته و نیز قبایلی که تنها افواها در باره آنها چیزهایی شنیده است، مطالب عجیبی حکایت می کند و از این راه تازه هایی در زمینه قوم شناسی به آنچه سروان موراویف^۱ در

سفرنامه اش در باره ترکمنها نوشته است، می افزاید. نظر سیاح انگلیسی در باره مسائل باستانشناسی و تاریخی، جز در مواردی که مشاهدات افراد محلی را عیناً ذکر کرده است، صحیح نیست؛ در مواردی که تاریخ را باتکیه بر تصورات خود می نویسد، نظرات او بندرت درست از آب در می آید: مثلاً به هنگام صحبت از توس می گوید که این شهر مشهور به فرمان چنگیز خان ویران شده و از آن پس تاکنون نتوانسته است رونق گذشته خود را بازیابد، در حالی که ابن بطوطه^(۱۱۸) که صد سال بعد از چنگیز در آن جا بوده از این شهر به عنوان «یکی از مشهورترین شهرهای خراسان» نام می برد (به ترجمه این سفرنامه وسیله آقایان دفمری و سانگی تئ ا جلد سوم صفحه ۷۷ مراجعه شود).
میرخوند در باره بازدید شاهرخ از این شهر در سال ۸۲۲ هجری مطالبی در اختیار ما قرار می دهد؛ و من شخصاً در این شهر سنگ قبری را مشاهده کردم که در سال ۹۸۳ برگوری نهاده شده بود و افزون بر آن پی بردم که نام این شهر، بعد از سال ۱۱۰۰ هجری از فهرست موقعیتهای جغرافیایی حک شده بر لوحهای اسطرلاب ایرانیان محو شده است و چون توس هرگز به عنوان مکانی مقدس شهرت نداشته است، نمی توان پذیرفت که کسی، پس از ویرانی این شهر، درین فکر بوده باشد که در آنجا دفن شود. ضمناً فهرست موقعیتهای جغرافیایی حک شده در اسطرلابها جهت تسهیل محاسبات نجومی مانند سالگردها و دیگر محاسبات به کار می رفته، که مسلماً تنها برای نقاط آباد کاربرد داشته است. از آن چه گفته شد نتیجه می گیریم که نه تنها این شهر به دست چنگیز کاملاً نابود نشد، بلکه فقط در آغاز قرن پیش سکنه خود را از دست داد. سفرنامه آقای فریزر به رغم کاستیهای ناچیزش برای علم بسیار مفید بوده است و ستایش ما بیشتر بدان جهت است که او این مهم را به تنهایی انجام داد و از تلاش پیگیر و شایسته تحسین او، چه در آغاز این اکتشافات طولانی و پُر زحمت و چه در پایان آن، چیزی کم نشد: شرح و توصیف او از بعضی نقاط، مثلاً معبر کوهستانی واقع میان نیشابور و مشهد بسیار دقیق است و ویژگیهای چشم اندازهای منطقه را به درستی مجسم می کند. حتی در اغلب موارد، این

سیاح انگلیسی صحنه های مختلف زندگی خصوصی ایرانیها را با موفقیت توصیف کرده است، اما در بسیاری موارد نیز به علت عدم شناخت کافی از زبان فارسی مفهوم واقعی صحنه هایی را که در آن حضور یافته، درک نکرده است. در این زمینه سروان کانولی^(۱۱۹) هموطن و ادامه دهنده راه فریزر، که در صفحه های بعد از سفرنامه اش سخن خواهیم گفت، از او موفقتر بوده است. اما تصور می رود قبل از ارائه نظرات خود در مورد این کتاب باید چند کلمه ای در باره گرایش عقاید عمومی انگلیس نسبت به سیاست شرق آن روزگار یعنی زمان کانولی را بیان کنیم.

انگلیسیها، که در ایران جانشین فرانسویان شده بودند، باتوجه به قدرت ناشی از واریز کمکهای نقدی سالیانه خود به خزانه شاه و نیز وجود هیأت مربیان نظامی انگلیسی که دوستانه به حکومت ایران تحمیل شده بود و بویژه به اتکا برتری خاصی که عباس میرزا برای آنها قایل بود و علاقه وافر که نسبت به آنها ابراز می کرد، طی سالهای ۱۸۲۵-۱۸۱۵ توانستند قدرت بی حد و حصری در دربار این شاهزاده به دست آورند. موفقیتهای روسیه در سالهای ۱۸۲۹-۱۸۲۷ در ایران و ترکیه و زینهایی که ایرانیها با پیروی از نصایح و توصیه انگلیسیها تحمل کرده بودند ضربه موثری به نفوذ آنها در ایران وارد آورد و حتی موجب شد که در انگلستان نیز در باره فایده حفظ نفوذی چنین پُر هزینه، تردید ایجاد شود. بنابراین دولت انگلیس می بایست برای مردم خود بهانه ای تازه بترشد تا با همان خوشبینی گذشته به تحمل چنین هزینه گزافی بدون هیچ گونه سودآوری تن در دهد. در این جابود که شیخ حمله روسها به هند در محیله دیپلماتهای انگلیسی جان گرفت و شیوع این خیال واهی موفقیت زیادی کسب کرد. توده مردم در انگلیس این ترفند را جدی گرفتند. از آن پس برای مردم انگلیس، اعزام گروه دیگری از جهانگردان برای بررسی هجوم روسها و احتمال آن، همان طور که قبلاً نیز در مورد حمله احتمالی فرانسویها عمل شده بود، بسیار طبیعی می نمود. در این مرحله نام سروان آرتور کانولی در سطر اول فهرست سیاحان عازم مشرق زمین قرار می گیرد.

او در آخر تابستان ۱۸۲۹ از لندن حرکت کرد و پس از رسیدن به سن پترزبورگ از سرزمین روسیه و قفقاز عبور کرد و زمستان سال ۱۸۳۰ و ۱۸۲۹ را در تبریز گذراند. تبریز

مرکز آذربایجان در آن زمان محل سکونت عباس میرزا وارث مسلم تاج و تخت و نایب الحکومه امپراتوری ایران بود، زیرا پدرش در میان درباریان پرطمطراق و پُر هزینه احاطه شده و از قدرت تنها حق استفاده از لذات زندگی و مراقبت از خزانه پادشاهی را حفظ کرده بود. شاهزاده که هنوز تحت تسلط انگلیسیها قرار داشت برای مسافرت کانولی انواع تسهیلات رسمی را فراهم ساخت؛ افزون بر آن کانولی موفق شد همسفری وفادار و مسلمان بیابد که متعهد شده بود او را تا هند همراهی کند. کانولی بخش اعظمی از موفقیت خود را در این سفر پرخطر مرهون همراه مسلمان خویش است. نام این شیعه هندی سید کرامتعلی بود که به قصد تجارت به ایران آمده بود، ضمناً چون در گذشته با اروپائیان تماس بسیار داشت تا حدی از تعصبات سرسختانه مذهبی او کاسته شده بود؛ تعصبی که در مشرق زمین ایجاد روابط مودت آمیز میان یک جهانگرد مسیحی و افراد مسلمان محلی را دشوار می کند و ارزیابی صحیح وضع اجتماعی کشورهای آسیایی، یعنی جایی را که همه چیز آن با آنچه در کشور خود دیده است تفاوت دارد، برای او ناممکن می سازد. در این کشور جز در صورت اقامتی طولانی و دانستن کامل زبان و برخورداری از اراده ای قوی، نمی توان برای نفوذ به اسرار جوامع مسلمانان از وجود راهنمایی با تجربه و صادق بی نیاز بود. بنابراین وجود سید کرامتعلی برای سروان کانولی بسیار مفید واقع شد. نه فقط بدین خاطر که او را از موقعیتهای خطرناک و نامطلوب نجات داد، بلکه بویژه به سبب راهنمائیها و گفتگوهای روزمره او که سبب می شد این جهانگرد انگلیسی بتواند در باره مردم و مسائل مربوط به مناطق مورد بازدید به مراتب صحیحتر از سیاحان انگلیسی پیش از خود قضاوت کند. بنابراین سفرنامه کانولی را باید همچون تصویری گویا و درست از وضع اجتماعی شرق ایران در نظر گرفت، تصویری که مسلماً شیوه پرداخت و آب و رنگ آن به نویسنده انگلیسی و اما خطوط برجسته و سایه روشنهایش تا حدود زیادی به تجربه همسفر هندی او تعلق دارد. این سفرنامه به رغم کیفیت بالای آن که در نوع خود بی همتاست، در اروپا چندان مورد استقبال قرار نگرفت، زیرا اروپائیان در این کتاب به دنبال علم جغرافیا می گشتند که کم توجهی به آن دقیقاً نقطه ضعف آن به شمار می رود. سروان کانولی که به منظور بررسی احتمال «هجوم

به هند از طریق ایران» قدم در این راه نهاده بود مناطق مختلف مورد بازدید خود را تنها از نظر سوق الجیشی توصیف و نتایج بررسیهای خود را با مهارت بسیار در یادداشت ضمیمه ای بیان می کند که به نظر من روشن بینانه ترین بحث در باره موضوع فوق یعنی موضوعی است که سیا حان و مبلغان انگلیسی اغلب بدان پرداخته اند.

کانولی روز ششم مارس سال ۱۸۳۰ تبریز را ترک کرد و در چهاردهم همان ماه به تهران رسید. پس از آن که سه هفته وقت خود را به مطالعه اوضاع پایتخت و تکمیل تدارکات قطعی سفری طولانی اختصاص داد، روز ششم آوریل از تهران حرکت کرد و از مسیر دره جاجرود، ساری، اشرف به استرآباد رفت. به این امید که در آن جا بتواند وسایلی برای رفتن به خیره بیابد. او به وعده و وعیدهای ترکمنها اعتماد کرد و به سیر و سفر در میان این قبایل پرداخت، اما نه تنها ناگزیر شد از اجرای برنامه اولیه خود صرف نظر کند، بلکه بعد از مواجهه با آزار چادر نشینان و غارت اموال خویش، از این که پس از چند هفته اقامت در چادر ترکمنها صحیح و سالم به استرآباد بازگشته است خود رافوق العاده خوشبخت یافت. این سیر و سیاحت پر خطر موجب شد که او بتواند نکات جالب چندی به آنچه که قبلاً در سفرنامه سروان موراوئیف در باره بخش جنوبی ساحل شرقی دریای خزر آمده بود بیفزاید. کانولی روز دوازدهم ژوئن، از راهی که قبل از او از آن توصیفی نشده بود، یعنی از طریق زیارت^(۱۲۱)، گردنه جیلن بیلن^(۱۲۲) و هفت چشمه^(۱۲۳)، استرآباد را به قصد شاهرود ترک کرد. او از شاهرود تا مشهد جاده عادی کاروانها و زائران را پیمود. در این قسمت از شرح مسافرت او جز توصیف صحیح و دقیق و پرهیجان مسافرائی که برای ادای نذر به زیارت می رفتند، موضوع مهمی دیده نمی شود. توضیح این که زیارت به منظور ادای نذر در آداب و رسوم مسلمان شرقی رواج بسیار دارد؛ من در تبریز به پیرمردی برخورددم که در مارگیلان^(۱۲۴) در فاصله میان خجند^(۱۲۵) و یارقند^(۱۲۶)، واقع در مرز چین ساکن بود. او که سخت تحت تأثیر شرح و توصیف سفر پسر از مکه برگشته اش قرار گرفته بود طی ۲۴ ساعت ناگهان تصمیم گرفت که با تمامی اعضای خانواده پرجمعیت خود عازم مکه شود و پسر نیز که به منظور استراحت از رنج سفر سه ساله خود تنها یک شب را زیر سقف خانه پدری آسوده بود،

برای زیارت خانه خدا همراه با پدر، باردیگر رخت سفر بست.

فقدان پول و دشواری تهیه آن، اقامت کانولی را در مشهد بیش از حد انتظار طولانی کرد. جای تأسف است که او از بیم افتادن به دام تکرار مکررات، در مورد توصیف این شهر، خواننده را به سفرنامه فریزر ارجاع می دهد، در حالی که اعتقاد راسخ دارم که این شخص به کمک راهنمایهای سید همراه خود می توانست جزئیات بسیار دقیقتر و صحیحتری از سیاح پیش از خود، در باره این شهر ناشناخته در اختیار ما قرار دهد. در واقع به رغم این فروتنی، همان شرح و بیان مختصر او در باره مشهد برداشتی بمراتب صحیحتر از توصیفهای دور و دراز فریزر در باره وضع زندگی ساکنان مرکز خراسان به دست می دهد. سرانجام پس از فراهم آوردن امکانات لازم برای ادامه سفر، از عزیمت گروه کوچکی از سوار نظام افغان [به سوی] هرات، استفاده کرد. این گروه بعد از انعقاد صلح ایرانیان با روسها، از طرف فرمانده خود از هرات به خراسان اعزام شده بود. اما اعضای این گروه حضور خود را در سرزمینهای شاه جز با یک سلسله چپاول و غارت بروز ندادند، تا آن جا که وقتی ایرانیان پی بردند که بالاخره آنها تصمیم به مراجعت گرفته اند، قلباً از آن خوشنود شدند. جاده ای که این گروه طی می کرد، جاده کاروانرو نبود و اگر کانولی تمام این مسیر، یعنی فاصله میان مشهد و تربت شیخ جام را به تفصیل بیشتری شرح داده بود شاید واقعاً به علم جغرافیا خدمت کرده بود؛ اما خواه به علت رعایت آداب و رسوم شرقیها که فقط در طول شب سفر می کنند، خواه به واسطه نداشتن فرصت کافی برای یادداشت برداری دقیق در محل، تعیین مختصات جغرافیایی این مسیر با اطلاعات ناچیز و مبهمی که در اختیار ما می گذارد، بسیار دشوار است. بالاخره کانولی روز بیست و دوم سپتامبر از راه تربت شیخ جام، تومان آغا^(۱۲۷) و تیرپول^(۱۲۸) به هرات رسید و این دهمین روز حرکت او از مشهد است. مطالبی که او در باره توپوگرافی و باستانشناسی هرات ارائه داده، چندان مفصل نیست، اما آنچه در این زمینه بیان داشته صحیح است و توصیف او از ویژگیهای یارمحمدخان^(۱۲۹) و سایر شخصیتهای برجسته ای که به ملاقات آنها نایل آمده است، بسیار موفقیت آمیز می باشد. کانولی هرات را روز نوزدهم اکتبر سال ۱۸۳۰ ترک کرد. مسیر او تا قندهار از

طریق کاروانسرای میرالله^۱، رودگنز^۲، زیارت خواجه^۳ اوره، کولوا^۴، کوشک جمبوران^۵، سبزار^(۱۳۰)، گرشک با دقت کافی توصیف شده است. مطالبی که آقای کانولی در باره تاریخ جدید افغانها گردآوری کرده، از اهمیت زیادی برخوردار است. فرصتی دست داد تا شخصاً بخشی از روایات او را از طریق گفتگو با شهود عینی و حتی بحث با شخصیتهای داستانهای او بررسی کنم و متقاعد شوم که اطلاعات او بسیار صحیح بوده و وقایع نقل شده از منابع مطمئنی استخراج گردیده است. همان طور که قبلاً گفته شد کانولی اثر خود را با رساله ای به پایان می رساند که به حمله احتمالی روسیه به هند اختصاص یافته است و نتیجه می گیرد که در مقابل این لشگر کشی عملاً مانع و رادعی در پیش نیست. بویژه اگر این لشگر کشی به جای خراسان از طرف آمودریا انجام گیرد و کار آن در دو سال و دو مرحله صورت پذیرد؛ بدین معنی که در سال اول سپاهیان از مرز روسیه حرکت و در مرز افغانستان مستقر شوند و در سال دوم سراسر افغانستان را به پیمایند و به هند برسند. آنچه پایه این نتیجه گیری را سست می کند همانا عدم آشنایی کانولی، به هنگام نوشتن این رساله، با سرزمینهایی است که تصور می کرد برای وصول به این اقدام مناسبترین موقعیتها را دارد، بدین معنی که او افواها با این مناطق آشنا شده بود و تنها ۱۲ سال بعد توانست شخصاً از این سرزمینها دیدن کند. کانولی قربانی تعصب مسلمانها شد و چهل روز پس از عزیمت من در بیست و پنجم مه ۱۸۴۲ به فرمان امیر یخارا^(۱۳۱) به قتل رسید، اما آن طور که خود او برایم گفت آشنایی او با این مناطق از نزدیک و بررسی آن، در نظرات قبلی او تغییرات چندانی به وجود نیاورده است. هر چند کانولی به هیچ وجه به موفقیت اقدامات نظامی روسیه در هند اعتقادی ندارد، اما این موضوع را با چنان عدم اطمینانی بیان می کند که نوشته او به هیچ وجه باعث آرامش خاطر مردم انگلیس نمی شود. از آن گذشته شاید بی آن که خود خواسته باشد، شیخ احتمالی حمله به هند را بر پایه ای استوار می سازد که به ظاهر مستحکم می نماید. برای

1-Mir Oullah

2- Roudi Ghez

3- Ziareti Khodjeh Oureh

4- Koullah

5- Kouchki DJambouran

مثال در صفحه ۳۲۲ از جلد دوم کتاب خود در این زمینه چنین می نویسد:

«اما ما در تلاش خود برای سرکوبی قدرت ناپلئون، کفه ترازو را به نفع روسها سنگین کردیم و اکنون آنها از مرز مشترک خود با ایران بر این کشور، همان نفوذی را اعمال می کنند که فرانسه از راه دور اعمال می کرد.»^(۱۳۲)

قبل از آن که آقای کانولی فرصت آمدن به کلکته را بیابد، فرمانروای کل هند در این اندیشه بود که فرمان دهد همان جاده [مسیر لشکر کشی احتمالی روسیه به هند]، از جنوب به شمال، مورد بررسی قرار گیرد که بالاخره این وظیفه به کاپیتان الکساندر برنز محول شد.

سفرنامه آقای برنز در سه جلد به وسیله خود او در لندن منتشر شد و شهرت بسیاری کسب کرد. این کتاب که به زبانهای فرانسوی، آلمانی و روسی ترجمه شده، به حدی معروف است که نیازی به تحلیل مشروح آن نمی بینیم. کاپیتان برنز در سال ۱۸۳۰، برای کشف این موضوع که آیا می توان روی رودخانه سند با کشتیهای بخاری به رفت و آمد پرداخت، بدان سو گسیل شد. پس از انجام این مأموریت که موجبات رضایت فرمانده کل را فراهم آورد، برنز به شخص اخیر القا کرد که او را از دهلی به کابل و بخارا بفرستد^(۱۳۳) تا او بتواند این جاده را شناسایی کند و در باره این منطقه، که کشف آن ظاهراً به روسها منحصر شده بود، اطلاعاتی به دست آورد و در اختیار دولت انگلیس و مردم آن کشور قرار دهد. در آغاز دسامبر ۱۸۳۱ با درخواست برنز موافقت شد و او روز بیست و سوم همان ماه دهلی را ترک کرده و چون در کابل از طرف دوست محمدخان^(۱۳۴) و بویژه برادرش، نواب جبارخان از وی پذیرایی شایانی به عمل آمد تا مدتی نسبتاً طولانی در این شهر ماند. شرح و بسط او در مورد افغانستان شاید بهترین بخش اثر او باشد. سپس از راه کندوز^(۱۳۵)، بلخ^(۱۳۶)، کارشی^(۱۳۷) در بیست و یکم ژوئیه به بخارا رسید و پس از دو هفته اقامت در این شهر مسافرت خود را همراه کاروانی که عازم مشهد بود، ادامه داد. ضمن بررسی این راه از خرابه های بیکنند^(۱۳۸)، قدیمی ترین شهر سغدیان دیدن کرد و شانزدهم اوت پس از عبور از آمو دریا به بتک^(۱۳۹) رسید و پس از گذشتن از کویر ترکمن و ایالت مرو^(۱۴۰) روز چهاردهم سپتامبر به مشهد آمد. بعد از اقامت کوتاهی در این شهر

به خبوشان رفت تا به تنی چند از هموطنان خود که برای مطیع کردن این شهر سرکش به یاری عباس میرزا آمده بودند به پیوندند. برنز بیست و سوم سپتامبر با استفاده از عزیمت حمزه خان که قرار بود به عنوان حاکم ترکمنها در استرآباد سکنا گزیند، اردوی ایرانیان را ترک کرد و از جاده ای که فریزر قبلاً آن وصف کرده بود، یعنی جاده بجنورد، ساریوان^(۱۴۱)، کیلاخان^(۱۴۲) و شاهباز^۱ به مازندران آمد. و پس از بازدید از اشرف، روز بیست و یکم اکتبر از راه علی آباد به تهران رسید و سرانجام از طریق شیراز و بوشهر به هند بازگشت.

اثر برنز به شیوه ای دلپذیر نگارش یافته و تقریباً مانند یک رمان خوانده می شود، اما در عین حال مطالب آن نیز خیلی زود از یاد می رود. موضوعهای طرح شده در این سفرنامه بسیار متنوع است. او در این اثر نظراتی اجمالی در باره آب و هوا، جهت سلسله کوهها، جریان رودخانه ها، مردم شناسی، آمار، مسائل مربوط به باستانشناسی عهد کهن و دوران اسلام و غیره ... ارائه داده است. اما با کلیه این مباحث بسیار سطحی برخورد کرده است. به این ترتیب مسلم می نماید که معلومات او بر پایه محکم و صحیحی استوار نیست. به همین جهت حتی در مواردی که این مسافر هوشمند و پرتلاش از مشاهدات جالبی نام می برد، شیوه نادرست و عاری از هر نوع وضوح علمی او، آنها را بی اعتبار می سازد، برای مثال برنز متوجه می شود که اختلاف درجه حرارت بین ریگهای بیابان و گرمای هوا در کویر پنجاه درجه فارنهایت می باشد، اما متأسفانه این کشف او هیچ گونه ارزشی ندارد، زیرا فراموش می کند بگوید که گرمای هوا را در آفتاب اندازه گیری کرده است یا در سایه و اصولاً حرارت شنها را چگونه اندازه گرفته است. او حتی فراموش می کند خاطر نشان سازد که این داده عجیب جوی به چه موقع از روز مربوط می شود. در صفحه ۱۰۴ جلد دوم (چاپ دوم) برنز از پدیده مهمی در زمینه جغرافیای طبیعی، بویژه تغییرات سطح آب دریاچه خزر سخن می راند و می گوید:

«اعتقاد راسخ بر آن است که آب دریای خزر در سواحل جنوبی آن عقب نشسته است و طی دوازده سال اخیر مقدار این عقب نشینی به حدود ۳۰ یارد رسیده است که